

احادیثی در فضایل

خلفای راشدین

تهیه کننده:

احمد بن عباس بن علی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا. والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه. أما بعد،

صفحات تاریخ اسلام به مشیت الله تعالی بگونه ای رقم زده شد که بعد از وفات رسول الله ﷺ، بهترین اصحاب او به خلافت برسند تا از اسلام نوپا در قبال اعداء الله و رسولش دفاع کنند و ایادی این معاندین را قطع نمایند. خلفای راشدین المهدیین علیهم السلام در انجام این وظیفه خوش درخشیدند و علاوه بر جهاد با اعداء داخلی از مرتدین و مدعیان کذاب رسالت، توانستند ملک خبیث صاحب آن یدی که رساله رسول الله ﷺ را پاره کرده بود را بر باد دهند و مردم مملکت فارس را از این یوغ ظلم و جور آزاد و رها سازند و تعالیم الهی اسلام را بر آنان عرضه دارند تا هر کس که خواهد از شرک معجوسی دست کشد و بر توحید اسلامی مشرف شود. و همین خلفای راشدین المهدیین علیهم السلام بودند که در زمان خلافت آنان و به امرشان هیمنه روم فرو ریخت و همانان مسلمین را برای اسقاط بنیان حکومتها و حکام ظالم، متحد و جمع کردند تا ندای اسلام بر آسمان خلق عالم برسد تا بر آنان اختیار دیگری بنام اسلام در سعادت دنیوی و اخروی مهیا گردد.

حال ما قصد داریم که به شخصیت آن صالحین از بین احادیثی که در باره آنان نقل شده است معرفت یابیم و به اعمال و اقوال آنان علم پیدا کنیم. لازم الذکر است احادیثی که در باره خلفای راشدین المهدیین علیهم السلام روایت شده اند زیاد هستند ولی ما بدلیل اعتباری که کتب صحاح سته دارند ان شاء الله به نقل احادیثی از این کتب خواهیم پرداخت.

احمد بن عباس بن علی

نهم شوال هزار و چهارصد و بیست و هشت (۱۴۲۸/۱۰/۹هـ)

خلفای راشدین المهدیین ﷺ

حدثنا أحمد بن حنبل أخبرنا الوليد بن مسلم أخبرنا ثور بن يزيد، حدثني خالد بن معدان، حدثني عبد الرحمن بن عمرو السلمي وحجر بن حجر قالاً: أتينا العرباض بن سارية، وهو ممن نزل فيه: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ﴾ فَسَلَّمْنَا وَقُلْنَا أَتَيْتَاكَ زَائِرِينَ وَعَائِدِينَ وَمُقْتَسِبِينَ، فَقَالَ الْعَرْبَاضُ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَوَعظَنَا مَوْعِظَةً بليغةً ذرقت منها العيون ووجلت منها القلوب، فقال قائل: يا رسول الله كأن هذه موعظة مودع فماذا تعهد إلينا؟ فقال: «أوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وإن عبداً حبشياً فإنه من يعش منكم بعدي فسيرى اختلافاً كثيراً، فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين تمسكوا بها، وعضوا عليها بالنواجذ، وإياكم ومحدثات الأمور، فإن كل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة». (سنن أبي داود، لسليمان بن الأشعث السجستاني، كتاب السنة، باب في لزوم السنة).

از حجر بن حجر روایت شده که گفت: نزد عرباض بن ساریه آمدم و او کسی است که آیه ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ﴾^(۱) (توبه: ۹۲). نازل شده است. به او سلام کردم و گفتم: نزد تو آمده ایم که تو را زیارت و عیادت کنیم و علم و حدیث اقتباس نمایم. عرباض گفت: روزی رسول الله ﷺ بر ما صلوات خواند بعد رو به ما کرد و ما را موعظه نمود. موعظه بلیغه ای که اشک را بر چشمها جاری ساخت و قلبها را به ترس و لرزش انداخت. شخصی گفت: یا رسول الله! این موعظه وداع است پس ما را به چه چیز امر می کنی؟ رسول الله ﷺ گفت: شما را به تقوای الهی توصیه می کنم و اینکه بشنوید و اطاعت کنید حتی اگر از بنده ای حبشی باشد. هر کس از شما زندگیش بعد از من ادامه یابد اختلاف زیادی را خواهد دید پس بر شما است (عمل به) سنت من و سنت خلفای راشدین المهدیین. به آن متمسک شوید و با دندانهایتان آن را بگیرید و از محدثات امور بر حذر باشید که هر محدثه ای بدعت است و هر بدعتی ضلالت. (سنن أبي داود، لسليمان بن الأشعث السجستاني، كتاب السنة، باب في لزوم السنة).

رسول الله ﷺ می گوید که: در اختلافات زیادی که بعد از او بروز خواهند کرد بر مسلمین است که به سنت او و سنت خلفای راشدین المهدیین عمل کنند. گرفتن با دندان کنایه از با قدرت گرفتن است و محدثه به امور جدیدی گویند که در شریعت وجود ندارد.

^۱ - ترجمه: «و [نیز] بر آنان که چون به نزدت آیند تا [بر مرکبی] سوارشان کنی، گویی چیزی نمی یابم که شما را بر آن سوار کنم، [گناهی نیست]».

وأخبرنا عمرو بن عوفٍ أخبرنا هُشَيْمٌ عن العوامِ بنِ حَوْشَبِ المَعْنَى جميعاً عن سَعِيدِ بنِ جُمَهَانَ عن سَفِينَةَ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خِلَافَةُ النَّبُوَّةِ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ، أَوْ مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ». (سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ، لِسُلَيْمَانَ بنِ الْأَشْعَثِ السَّجِسْتَانِيِّ، كِتَابُ السَّنَةِ، بَابُ فِي الْخُلَفَاءِ).

از سفینه روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: خلافت نبوت سی سال است بعد الله ملکش را بر هر کس که خواهد بدهد یا هر کس را که خواهد ملک گرداند. (سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ، لِسُلَيْمَانَ بنِ الْأَشْعَثِ السَّجِسْتَانِيِّ، كِتَابُ السَّنَةِ، بَابُ فِي الْخُلَفَاءِ).

مدت خلافت خلفای راشدین المهدیین ﷺ سی سال بوده است، و حدیث بیان می کند که این چهار نفر خلیفه نبی ﷺ محسوب می شده اند. بعضی گویند که مدت کوتاهی خلافت حسن بن علی رضی الله عنه نیز در این خلافت سی ساله داخل است. والله أعلم.

حَدَّثَنَا صَالِحُ بنِ مِسْمَارِ المِرْوَزِيِّ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي فُدَيْكٍ، عَنْ مُوسَى بنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عُمَرَ بنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ سَعِيدَ بنَ زَيْدٍ حَدَّثَهُ فِي نَفَرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عَشْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ: أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَلِيٌّ وَعُثْمَانُ وَالزُّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَسَعْدُ بنُ أَبِي وَقَاصٍ (قَالَ فَعَدَّ هَؤُلَاءِ التَّسْعَةَ وَسَكَتَ عَنِ الْعَاشِرِ) فَقَالَ الْقَوْمُ: نَنْشُدُكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْأَعْمُورِ مِنَ الْعَاشِرِ؟ قَالَ: نَشَدْتُمُونِي بِاللَّهِ أَبُو الْأَعْمُورِ فِي الْجَنَّةِ». (سُنَنِ التِّرْمِذِيِّ لِمُحَمَّدِ بنِ عِيْسَى التِّرْمِذِيِّ، كِتَابُ الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، بَابُ مَنَاقِبِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ عَوْفِ بنِ عَبْدِ عَوْفِ الزُّهْرِيِّ رضی الله عنه).

از حمید بن عبدالرحمن از سعید بن زید روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: ده نفر در جنت هستند: ابوبکر در جنت است و عمر در جنت است و علی و عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن و ابو عبیده و سعد بن ابی وقاص (در جنت هستند). حمید گوید: سعید بن زید این نه نفر را اسم برد و از گفتن نفر دهم ساکت شد. قوم گفتند: تو را به الله قسم می دهیم یا ابوالاعور (سعید بن زید) نفر دهم کیست؟ گفت: مرا به الله قسم دادید. ابوالاعور در جنت است. (سُنَنِ التِّرْمِذِيِّ لِمُحَمَّدِ بنِ عِيْسَى التِّرْمِذِيِّ، كِتَابُ الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، بَابُ مَنَاقِبِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ عَوْفِ بنِ عَبْدِ عَوْفِ الزُّهْرِيِّ رضی الله عنه).

این عده از اصحاب رسول الله ﷺ به عده مشرکه معروفند یعنی کسانی که رسول الله ﷺ آنها را به جنت بشارت داده است. البته رسول الله ﷺ افراد دیگری را نیز به جنت وعده داده بود ولی در این حدیث مشخصاً ده نفر را ذکر می کند. این ده نفر همانطور که در حدیث فوق اسم برده شده اند عبارتند از: ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده جراح، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید رضی الله عنه.

ابوبکر الصديق رضي الله عنه

قالت عائشة وأبو سعيد وابن عباس رضي الله عنهم: «وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي الْعَارِ». (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب المهاجرين وفضلهم).
عائشه و ابوسعيد و ابن عباس رضي الله عنهم گویند: ابوبکر همراه نبی صلى الله عليه وسلم در غار بود.

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ اشْتَرَى أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه مِنْ عَازِبٍ رَحَلًا بِثَلَاثَةِ عَشَرَ دِرْهَمًا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعَازِبٍ مَرِ الْبَرَاءِ فَلْيَحْمِلْ إِلَيَّ رَحْلِي . فَقَالَ عَازِبٌ لَا حَتَّى تُحَدِّثَنَا كَيْفَ صَنَعْتَ أَنْتَ وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم حِينَ خَرَجْتُمَا مِنْ مَكَّةَ وَالْمُشْرِكُونَ يَطْلُبُونَكُمْ قَالَ ارْتَحَلْنَا مِنْ مَكَّةَ ، فَأَحْبَبْنَا أَوْ سَرِينَا لَيْلَتَنَا وَيَوْمَنَا حَتَّى أَظْهَرْنَا وَقَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ ، فَرَمَيْتُ بِبَصْرِي هَلْ أَرَى مِنْ ظِلِّ قَاوِي إِلَيْهِ ، فَإِذَا صَخْرَةٌ أَتَيْتَهَا فَتَنَظَّرْتُ بَقِيَّةَ ظِلِّ لَهَا فَسَوَّيْتُهُ ، ثُمَّ فَرَشْتُ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِيهِ ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُ اضْطَجِعْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ . فَاضْطَجَعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم ثُمَّ انْطَلَقْتُ أَنْظُرُ مَا حَوْلِي ، هَلْ أَرَى مِنْ الطَّلَبِ أَحَدًا فَإِذَا أَنَا بِرَاعِي غَنَمٍ يَسُوقُ غَنَمَهُ إِلَى الصَّخْرَةِ يُرِيدُ مِنْهَا الَّذِي أَرَدْنَا ، فَسَأَلْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلَامُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَاهُ فَعَرَفْتُهُ . فَقُلْتُ هَلْ فِي غَنَمِكَ مِنْ لَبَنٍ قَالَ نَعَمْ . قُلْتُ: فَهَلْ أَنْتَ حَالِبٌ لَبَنًا قَالَ: نَعَمْ . فَأَمَرْتُهُ فَاعْتَقَلَ شَاةً مِنْ غَنَمِهِ ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ ضَرْعَهَا مِنَ الْعُبَارِ ، ثُمَّ أَمَرْتُهُ أَنْ يَنْفُضَ كَفَّيْهِ ، فَقَالَ: هَكَذَا ضَرَبَ إِحْدَى كَفَّيْهِ بِالْأُخْرَى فَحَلَبَ لِي كَثِيبَةً مِنْ لَبَنٍ ، وَقَدْ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِدَاوَةً عَلَى فَمِهَا خِرْقَةٌ ، فَصَبَّيْتُ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى بَرَدَ أَسْفَلُهُ ، فَأَنْطَلَقْتُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَوَافَقْتُهُ قَدْ اسْتَيْقِظَ ، فَقُلْتُ اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَشَرِبَ حَتَّى رَضِيْتُ ثُمَّ قُلْتُ قَدْ آتَى الرَّحِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ . قَالَ: «بَلَى». فَارْتَحَلْنَا وَالْقَوْمُ يَطْلُبُونَا ، فَلَمْ يُدْرِكْنَا أَحَدٌ مِنْهُمْ غَيْرُ سُرَاقَةَ بْنِ مَالِكٍ بْنِ جُعْشَمٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ . فَقُلْتُ هَذَا الطَّلَبُ قَدْ لَحِقَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَقَالَ: «لَا تُحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا». (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب المهاجرين وفضلهم).

«از براء بن عازب روایت شده که گفت: ابوبکر رضي الله عنه از عازب، رحلی (جهاز شتر) به سیزده درهم خرید. ابوبکر به عازب گفت: به براء بگو رحل را برای من بیاورد. عازب گفت: نمی گویم تا اینکه بگویی تو و رسول الله صلى الله عليه وسلم چه کردید وقتی که از مکه خارج شدید در حالی که مشرکین در طلب شما بودند؟ ابوبکر گفت: از مکه به راه افتادیم و شب را زنده داشتیم یعنی شب و روز را حرکت کردیم تا اینکه ظهر شد. به اطراف نگاه کردم تا بینم آیا سایه ای برای ماوی وجود دارد. صخره ای را دیدم و به سمت آن حرکت کردم و محل سایه را صاف نمودم و برای نبی صلى الله عليه وسلم فراشی انداختم و به او گفتم: اضطجاع کن یا نبی الله. پس نبی صلى الله عليه وسلم اضطجاع کرد و من رفتم تا اطراف را نظاره کنم که احدی در طلب ما نیامده باشد. یک چوپانی را دیدم که گوسفندانش را به سمت صخره می راند و او نیز مثل

ما در طلب سایه بود. از او سؤال کردم: برای چه کسی هستی ای غلام؟ گفت: برای رجلی از قریش. اسم او را گفت و او را شناختم و گفتم: آیا در گوسفندان شیر وجود دارد؟ گفت: بله. گفتم: آیا برای ما شیر می دوشی؟ گفت: بله. به او گفتم که: گوسفندی را بگیرد بعد گفتم که: پستان گوسفند را از غبار تمیز کند بعد گفتم که: دستانش را نیز از غبار تمیز کند. گفت: هکذا، و دستش را به دست دیگرش زد و مقداری شیر دوشید. برای رسول الله ﷺ ظرفی قرار داده بودم که بر درش پارچه ای بود. بر شیر ریختم تا زیر آن خنک شود و با آن نزد نبی ﷺ آمدم و دیدم که بیدار شده است. گفتم: بنوش یا رسول الله! پس نوشید تا سیر شد. گفتم: آیا زمان حرکت فرا رسیده یا رسول الله؟ گفت: بلی. حرکت کردیم و قوم (مشرکین) در طلب ما بودند ولی ما را احدی از آنها نیافت غیر از سراقه بن مالک بن خشعم که سوار بر اسب بود. گفتم: این مرد در طلب ما آمده و به ما رسیده یا رسول الله! گفت: معزون نباش الله با ماست».

سراقه در تعقیب رسول الله ﷺ و ابوبکر الصدیق ﷺ آمد ولی اسبش تا بطن در زمین سفت فرو رفت و از رسول الله ﷺ خواست که برایش دعا کند. با دعای رسول الله ﷺ اسب او از زمین بیرون آمد و بازگشت.

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الطَّيِّبِ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُجَالِدٍ حَدَّثَنَا بِيَانُ بْنُ بَشْرِ عَنْ وَبَرَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ عَمَّارًا يَقُولُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ أَعْبُدُ وَأَمْرَاتَانِ وَأَبُو بَكْرٍ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: لو كنت متخذًا خليلاً).

«از عمار روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ را زمانی دیدم که با او جز پنج مرد و دو زن و ابوبکر کس دیگری نبود».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ حَدَّثَنَا جَامِعُ بْنُ أَبِي رَاشِدٍ حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي أَيْ النَّاسِ خَيْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ أَبُو بَكْرٍ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ ثُمَّ عُمَرُ. وَخَشِيتُ أَنْ يَقُولَ عُثْمَانُ قُلْتُ ثُمَّ أَنْتَ قَالَ: مَا أَنَا إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: لو كنت متخذًا خليلاً).

«از محمد بن الحنفیه (پسر علی بن ابی طالب) روایت شده که گفت: به پدرم (علی بن ابی طالب) گفتم: بهترین مردم بعد از رسول الله ﷺ چه کسی است؟ او گفت: ابوبکر. گفتم: بعد چه کسی است؟

او گفت: عمر. و ترسیدم که بعد از او عثمان را بگویند پس گفتیم: بعد از عمر شما هستید؟ او گفت: خیر، من کسی نیستم مگر یکی از مسلمانان».

حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَاقِدٍ عَنْ بُسْرِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ عَائِدِ اللَّهِ أَبِي إِدْرِيسَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضي الله عنه قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِطَرْفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : «أَمَا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ» . فَسَلَّمَ ، وَقَالَ : إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَاسْرَعْتُ إِلَيْهِ ثُمَّ نَدِمْتُ ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ : «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» . ثَلَاثًا ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ فَسَأَلَ أَنَّمْ أَبُو بَكْرٍ فَقَالُوا لَا . فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ، فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم يَمَعْرُ حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ . فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ . وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : صَدَقَ . وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِي صَاحِبِي» . مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا . (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم : لو كنت متخذًا خليلًا).

«از ابی درداء رضي الله عنه روایت شده که گفت: نزد نبی صلى الله عليه وسلم جلوس کرده بودیم که ابوبکر آمد در حالی که یک طرف لباسش را گرفته بود و زانویش معلوم بود. نبی صلى الله عليه وسلم گفت: هم صحبت شما محاصمه کرده است. او سلام کرد و گفت: بین من و ابن خطاب مسأله ای بوجود آمد و بر او غضبناک شدم و از او تقاضای عفو نمودم ولی قبول نکرد پس نزد تو آمدم. رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت: الله تو را مغفرت کرده یا ابابکر. و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد. بعد عمر نادم شد و به منزل ابی بکر رفت و سؤال کرد که آیا ابوبکر در خانه هست؟ گفتند: نه. پس نزد نبی صلى الله عليه وسلم آمد و سلام کرد. رنگ نبی صلى الله عليه وسلم تغییر کرد بطوریکه ابوبکر شفقت ورزید. پس زانوهایش را خم کرد و گفت: یا رسول الله! من ظلم کرده ام و این را دو مرتبه گفت. نبی صلى الله عليه وسلم گفت: الله مرا بر شما مبعوث کرد و گفتید: دروغ می گوید ولی ابوبکر گفت: راست می گوید و بر من در نفس و مالش مواسات ورزید. آیا هم صحبت مرا برای من ترک می کنید؟ و این را دو مرتبه تکرار کرد. و ابوبکر بعد از آن اذیت نشد».

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مَالِكٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي ، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَيَّ عَلَى التَّمَاسِيهِ ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ ، وَلَيْسُوا عَلَيَّ مَاءً وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ ، فَأَتَى النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ ، فَقَالُوا: أَلَا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَبِالنَّاسِ مَعَهُ ، وَلَيْسُوا عَلَيَّ مَاءً وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَأَضَعَ رَأْسَهُ عَلَيَّ فَخَذِي قَدْ نَامَ ، فَقَالَ : حَبَسَتْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَالنَّاسَ ، وَلَيْسُوا عَلَيَّ مَاءً وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ قَالَتْ فَعَاتَبَنِي ، وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ ، وَجَعَلَ يَطْعُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي ، فَلَا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحْرُكِ

إِلَّا مَكَانَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى فَخِذِي، فَتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيْمَمِ، فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحَضِيرِ مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْنَا الْعِقْدَ تَحْتَهُ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: لو كنت متخذًا خليلاً).

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که گفت: در بعضی از اسفار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خارج شدید تا اینکه به بیداء یا به ذات الجیش رسیدیم که گردنبدن من گم شد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مردم در طلب آن برآمدند در حالی که بر آبی (برکه یا چاهی) نبودند و همراهشان آب هم نبود. مردم نزد ابابکر آمدند و گفتند: آیا می بینی که عائشه چه می کند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مردم را نگاه داشته در حالی که بر آبی نیستند و آبی هم ندارند. ابوبکر آمد در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سرش را بر ران من گذاشته و خوابیده بود. ابوبکر گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مردم را حبس کرده ای در حالی که بر آبی نیستند و آبی هم ندارند. او مرا معاتبه کرد و آنچه را الله خواست گفت و بر خاصره من زد. چیزی مرا از تحریک باز نداشت الا مکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که سرش بر ران من بود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خوابید تا اینکه صبح شد و آبی هم نبود پس الله آیه تیمم را نازل کرد. اسید بن حضیر گفت: یا آل ابی بکر! این اولین برکت شما نبوده است. ما شتر را بلند کردیم و گردنبدن را در زیر آن یافتیم.»

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه حَدَّثَهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَعَدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَثْمَانُ فَرَجَفَ بِهِمْ فَقَالَ: «أَثْبْتُ أُحُدًا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ». (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: لو كنت متخذًا خليلاً).

«از انس بن مالک رضي الله عنه روایت شده که گفت: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان از کوه احد بالا می رفتند که کوه شروع به لرزیدن کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ثابت باش ای احد که بر روی تو نبی و صدیق و دو شهید قرار دارند.»

منظور از صدیق ابوبکر الصدیق رضي الله عنه است و منظور از دو شهید عمر و عثمان رضي الله عنهما هستند.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ غُفْبَةَ

بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي، فَوَضَعَ رِذَاءَهُ فِي عُنُقِهِ فَخَنَقَهُ بِهِ خَنَقًا شَدِيدًا، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ فَقَالَ: أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ. وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: لو كنت متخذًا خليلاً).

«از عروة بن الزبير روایت شده که گفت: از عبدالله بن عمرو درباره شدیدترین عملی که مشرکین بر رسول الله ﷺ اعمال کردند سوال کردم. او گفت: عقبه بن ابی معیط را دیدم که به سمت رسول الله ﷺ آمد در حالی که ایشان نماز می خواندند و ردای خود را بر گردن رسول الله ﷺ انداخت و و آن را به شدت کشید که ابوبکر آمد و شر او را از رسول الله ﷺ دفع کرد و گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من الله است و با بیناتی از جانب پروردگارتان بسوی شما آمده است؟».

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا نُخَيِّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَتَخَيَّرَ أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، ثُمَّ عُثْمَانُ بْنُ عَفَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب فضل أبي بكر بعد النبي ﷺ).

«از ابن عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت شده که گفت: ما در زمان نبی ﷺ ابوبکر را خیر (بهترین) مردم می دانستیم بعد عمر بن الخطاب را بعد عثمان بن عفان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را.».

حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَعَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الدَّارِمِيُّ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا وَقَالَ الْآخَرَانِ حَدَّثَنَا حَبَّانُ بْنُ هِلَالٍ حَدَّثَنَا هَمَّامٌ حَدَّثَنَا ثَابِتٌ حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ حَدَّثَهُ قَالَ نَظَرْتُ إِلَى أَقْدَامِ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رُءُوسِنَا وَنَحْنُ فِي الْغَارِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَدَمَيْهِ أَبْصَرَنَا تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَقَالَ «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا ظَنُّكَ بِأَنْتَيْنِ اللَّهُ نَالِنُهُمَا». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، باب من فضائل أبي بكر الصديق رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ).

«از ابوبکر صدیق روایت شده که گفت: وقتی در غار بودیم به قدمهای مشرکین که نزدیک سرهای ما (او و رسول الله ﷺ) بود نگاه کردم و گفتم: یا رسول الله! اگر آنها (مشرکین) به پاهای خود نظر

افکنند ما را خواهند دید. پس رسول الله ﷺ فرمودند: ای ابابکر درباره دو نفری که الله سوم آنها باشد چه گمان برده ای؟».

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ حَدَّثَنَا مَعْنُ حَدَّثَنَا مَالِكٌ عَنْ أَبِي النَّضْرِ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَلَسَ عَلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ: «عَبْدُ خَيْرِهِ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ زَهْرَةَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَأَخْتَارَ مَا عِنْدَهُ». فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَبَكَى فَقَالَ فَدَيْنَاكَ بَابَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا. قَالَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخَيَّرُ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا بِهِ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَمَنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي مَالِهِ وَصُحْبَتِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ أُخُوَّةَ الْإِسْلَامِ لَا تُبْقِينَ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةَ إِلَّا خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ». (صحیح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

از ابوسعید الخدری روایت شده که رسول الله ﷺ بر منبر فرمودند: بنده ای است که الله او را بین زیباییهای دنیا و آنچه نزد اوست مختار گردانیده و آن بنده آنچه را که نزد الله است انتخاب نموده است. پس ابوبکر شروع به گریستن کرد و باز هم گریست. آنگاه گفت: پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله. ابوسعید گوید: رسول الله ﷺ همان بنده ای بود که مختار شده بود و ابوبکر عالمترین فرد بین ما در فهم این قول بود. آنگاه رسول الله ﷺ فرمودند: بدرستی که بخشنده ترین مردم به من در ثروت و مصاحبت همانا ابوبکر است و اگر می خواستم خلیلی را برای خود برگزینم، او ابوبکر می بود و لیکن برادری اسلام. خانه ای نماند که در آن به مسجد باز شود إلا درب خانه ابوبکر».

ابوبکر الصدیق ﷺ شخصی بود که تمام ثروت خود را در راه گسترش اسلام خرج کرد بطوریکه رسول الله ﷺ در پایان عمرش و وقتی خبر از قریب بودن وفات خود می دهد کارنامه ابوبکر الصدیق ﷺ را در طول رسالت خویش چنین بیان می کند که ثروت هیچ شخصی در راه اسلام مثل ثروت ابوبکر الصدیق ﷺ مفید و نافع نبوده و مصاحبت او نیز برای رسول الله ﷺ نسبت به سایر اصحاب چنین بوده است. این کارنامه را می توان از ابتدای رسالت تا انتهای آن محسوب کرد زیرا ابوبکر الصدیق ﷺ در همان اوایل رسالت به اسلام گروید و تا وفات رسول الله ﷺ در رکاب او بود.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ الْعَبْدِيُّ. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ. حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءٍ. قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي الْهَدَيْلِ يَحَدِّثُ عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ يَحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا. وَلَكِنَّهُ أَحْيَى وَصَاحِبِي. وَقَدْ اتَّخَذَ اللَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ، صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

«از عبد الله بن مسعود روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: اگر می خواستم خلیلی برای خود برگزینم، همانا ابوبکر را انتخاب می کردم و لیکن او برادر و هم صحبت من است و بدرستیکه الله عزوجل هم صحبت شما (ابوبکر) را خلیل خود قرار داده است.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى وَابْنُ بَشَّارٍ (وَاللَّفْظُ لِابْنِ الْمُثَنَّى) قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ. حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي إِسْحَقَ، عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي أَحَدًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

«از عبد الله (ابن مسعود) روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: اگر می خواستم از امتم یک نفر را برای خود خلیل گیرم، همانا ابوبکر را برمی گزیدم.»

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَزُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَإِسْحَقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (قَالَ إِسْحَقُ: أَخْبَرَنَا. وَقَالَ الْآخَرَانِ: حَدَّثَنَا) جَرِيرٌ عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ وَاصِلِ بْنِ حَيَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْهَدَيْلِ، عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيلًا، لَاتَّخَذْتُ ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ خَلِيلًا. وَلَكِنْ صَاحِبَكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

«از عبد الله بن مسعود روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: اگر می خواستم از اهل زمین کسی را خلیل گیرم، ابوبکر بن ابی قحافه را برمی گزیدم و لیکن هم صحبت شما (ابوبکر) خلیل الله است.»

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى. أَخْبَرَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ خَالِدِ بْنِ أَبِي عَثْمَانَ. أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ. فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: «عَائِشَةُ» قُلْتُ: مَنْ الرِّجَالِ؟ قَالَ: «أَبُوهَا» قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «عُمَرُ» فَعَدَّ رِجَالًا. (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

«از عمرو بن العاص روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ مرا به فرماندهی سپاه برای جنگ ذات السلاسل انتخاب کرد. بعد از بازگشت خدمت ایشان رسیده و عرض کردم: کدامیک از مردم بیشتر مورد علاقه شماست؟ فرمودند: عایشه. گفتم: از مردان چه کسی؟ فرمودند: پدر عایشه. گفتم: بعد از او چه کسی؟ فرمودند: عمر. و (بعد از آن) افرادی را (به ترتیب) نام بردند.»

وَحَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَلْوَانِيُّ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ عَنْ أَبِي عَمِيْسٍ. ح وَحَدَّثَنَا عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ (وَاللَّفْظُ لَهُ). أَخْبَرَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَوْنٍ أَخْبَرَنَا أَبُو عَمِيْسٍ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ وَسئِلْتُ: مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُسْتَخْلِفًا لَوْ اسْتَخْلَفَهُ؟ قَالَتْ: أَبُو بَكْرٍ. فَقِيلَ لَهَا: ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ؟ قَالَتْ: عُمَرُ. ثُمَّ قِيلَ لَهَا: مَنْ بَعْدَ عُمَرَ؟ قَالَتْ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. ثُمَّ انْتَهَتْ إِلَيَّ هَذَا. (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

«از ابن ابی ملیکه روایت شده که گفت: از عایشه سوال شد: اگر قرار می بود که رسول الله ﷺ شخصی را برای جانشینی خود انتخاب می کردند او چه کسی می بود؟ پاسخ داد: ابوبکر. پس دوباره از او سوال شد: بعد از ابوبکر چه کسی؟ او پاسخ داد: عمر. باز به او گفته شد: بعد از عمر چه کسی؟ او پاسخ داد: ابو عبیده بن جراح. سپس صحبت در اینجا پایان گرفت.»

حَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ فَلَمْ أَجِدْكَ قَالَ أَبِي كَأَنَّهَا تَعْنِي الْمَوْتَ. قَالَ «فَإِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

«از جبیر بن مطعم روایت شده که گفت: زنی از رسول الله ﷺ سوالی کرد و رسول الله ﷺ به او گفتند دوباره به پیش او بازگردد. آن زن گفت: یا رسول الله! اگر بازگردم و شما را نیابم چطور؟ که منظور آن زن وفات رسول الله ﷺ بود. رسول الله ﷺ فرمودند: اگر مرا نیافتی نزد ابوبکر برو.»

حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ أَخْبَرَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ «ادْعِي لِي أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكَ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٌّ وَيَقُولَ قَائِلٌ أَنَا أَوْلَى. وَيَأْتِي اللَّهَ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

«از عایشه رضی اللہ عنہا روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ در آخرین بیماریش به من گفت: به ابوبکر و برادرت بگو که پیش من آیند تا نوشته ای برایشان بنویسم. چون می ترسم کسانی که به خلافت اشتیاق دارند بگویند که: «من به خلافت شایسته تر هستم» در حالیکه الله و مؤمنین از این کار ابا دارند و به کسی جز ابوبکر راضی نخواهند شد.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَرَ الْمَكِّيُّ. حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْفَزَارِيُّ عَنْ يَزِيدَ (وَهُوَ ابْنُ كَيْسَانَ)، عَنْ أَبِي حَازِمٍ الْأَشْجَعِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ صَائِمًا؟» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا. قَالَ: «فَمَنْ تَبِعَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ جَنَازَةً؟» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا. قَالَ: «فَمَنْ أَطْعَمَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ مِسْكِينًا؟» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا. قَالَ: «فَمَنْ عَادَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ مَرِيضًا؟» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا اجْتَمَعَنَ فِي

أَهْرِي إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

«از ابوهريره ﷺ روايت شده كه رسول الله ﷺ فرمودند: چه كسى از شما امروز روزه است؟ ابوبكر پاسخ داد: من. رسول الله ﷺ فرمودند: چه كسى از شما امروز در تشيع و متابعت جنازه اى شركت داشته است؟ ابوبكر گفت: من. رسول الله ﷺ فرمودند: چه كسى از شما امروز مسكينى را اطعام کرده است؟ ابوبكر گفت: من. رسول الله ﷺ فرمودند: چه كسى از شما امروز مريضى را عيادت کرده است؟ ابوبكر گفت: من. رسول الله ﷺ فرمودند: اين صفات و فضائل در كسى جمع نمى شوند مگر اينكه آن شخص مستحق جنت (بهشت) باشد.»

حَدَّثَنِي أَبُو الطَّاهِرِ أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَرِحٍ وَحَرَمَلَةُ بْنُ يَحْيَى قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي يُونُسُ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّهِمَا سَمِعَا أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً لَهُ قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا التَّفْتَةَ إِلَيْهِ الْبَقْرَةُ فَقَالَتْ إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا وَلَكِنِّي إِنَّمَا خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ». فَقَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ. تَعَجُّبًا وَفِرْعَا. أَبَقْرَةً تَكَلَّمُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- «فَإِنِّي أُوْمِنُ بِهِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

از ابى هريره ﷺ روايت شده كه رسول الله ﷺ فرمودند: مردى با بارش سوار بر گاوى بود كه آن گاو به آن مرد نگاه كرد و گفت: من براى اين كار خلق نشده ام و براى كار بر روى زمين (از شخم و آبيارى و غيره) آفريده شده ام. پس مردم با تعجب و حيرت گفتند: سبحان الله، آيا گاو هم تكلم مى كند؟ پس رسول الله ﷺ فرمودند: بدرستيكه من به آن ايمان دارم و ابوبكر و عمر هم (به آن ايمان دارند).»

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَمَا رَاعٍ فِي غَنَمِهِ، عَدَا عَلَيْهِ الذَّنْبُ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً. فَطَلَبَهُ الرَّاعِي حَتَّى اسْتَنْقَدَهَا مِنْهُ. فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الذَّنْبُ فَقَالَ لَهُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السُّعْبِ، يَوْمَ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِي؟ فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَإِنِّي أُوْمِنُ بِذَلِكَ. أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: چوپانی در بین گوسفندانش مشغول کار خود بود که گرگی به گله حمله کرد و گوسفندی را گرفت. چوپان به سمت گرگ حرکت کرد و گوسفند را نجات داد. پس گرگ به چوپان نگاه کرد و گفت: در روز سب که چوپانی جز من نیست وضع چگونه خواهد بود؟ مردم گفتند: سبحان الله. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: من به آن ایمان دارم. من و ابوبکر و عمر».

احتمالا در دو حدیث فوق از تمثیل استفاده شده است. شاید منظور از گرگ افرادی باشند که برای جامعه مسلمین مثل گرگ به گله هستند و چوپان امیری است که مردم را از شر آنها نجات می دهد ولی با گذر زمان همان گرگها که دشمن جان و مال مردم بودند به حکومت برسند مثل اینکه گرگی بر گله چوپانی کند و وضع چنین مردمی مشخص خواهد بود.

شاید منظور رسول الله صلی الله علیه و آله این است که ابوبکر و عمر به اموری که من در قولم مطرح کردم علم دارند یا اینکه چنان به رسالت من ایمان دارند که یقین دارند اقوالی که من می گویم بر حق هستند والله أعلم.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدُّورِيُّ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْجُرَيْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ قُلْتُ لِعَائِشَةَ: أَيُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَتُ: أَبُو بَكْرٍ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَتْ: عُمَرُ. قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَتْ: ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: فَسَكَتَتْ. (سنن الترمذی محمد بن عیسی الترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه و آله، باب مناقب أبي بكر الصديق رضی الله عنه واسمُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ).

«از عبدالله بن شقیق روایت شده که گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: کدام یک از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را ایشان بیشتر دوست داشتند؟ او گفت: ابوبکر را. گفتم: بعد از او چه کسی را؟ او گفت: عمر را. گفتم: بعد از او چه کسی را؟ او گفت: سپس ابو عبیده بن الجراح را. گفتم: سپس چه کسی را؟ که او ساکت ماند».

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ الْجَوْهَرِيُّ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: أَبُو بَكْرٍ سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب أبي بكر الصديق ﷺ وأسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق).

«از عایشه رضی اللہ عنہا روایت شده که عمر بن الخطاب گفت: ابوبکر سید ما و بهترین ما و مورد محبت ترین اصحاب نزد رسول الله ﷺ بود.»

حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُوسَى الْقَطَّانُ الْبَغْدَادِيُّ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ حَدَّثَنِي كَثِيرُ أَبُو إِسْمَاعِيلَ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرِ التَّمِيمِيِّ عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ «أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رضی اللہ عنہما).

«از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت شده که رسول الله ﷺ به ابوبکر فرمودند: تو هم صحبت من در حوض کوثر هستی (همانطور که) هم صحبت من در غار بودی.»

حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ حَدَّثَنَا مَعْنُ بْنُ هُوَ ابْنُ عَيْسَى حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يُسْمَعْ النَّاسُ مِنَ الْبُكَاءِ فَأَمْرٌ عُمَرُ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، قَالَتْ: فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ قُولِي لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمَعْ النَّاسُ مِنَ الْبُكَاءِ، فَأَمْرٌ عُمَرُ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكُمْ لَأَنْتَنَ صَوَاحِبَاتِ يُونُسَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ»، فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: مَا كُنْتُ لِأُصِيبَ مِنْكَ خَيْرًا. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب أبي بكر الصديق ﷺ وأسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق).

«از عایشه رضی اللہ عنہا روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: به ابوبکر بگویند که بر مردم نماز بخواند. عایشه گفت: یا رسول الله! ابابکر اگر در جایگاه شما قرار گیرد مردم به علت گریه او نماز را نخواهند

شنید پس عمر را بگویند که بر مردم امامت کند. ایشان فرمودند: به ابوبکر بگویند که بر مردم نماز گزارد. عایشه گوید: به حفصه گفتم که: به رسول الله ﷺ بگویند: اگر ابابکر در جایگاه او در امامت نماز قرار گیرد مردم به علت گریه ابوبکر چیزی نخواهند شنید پس عمر را برای نماز بفرستند. حفصه این کار را انجام داد و رسول الله ﷺ فرمودند: شما مثل هم صحبتان یوسف هستید؛ به ابوبکر بگویند بر مردم نماز گزارد. حفصه به عایشه گفت: خیری از تو به من نمی رسد».

ابوبکر رضی الله عنه شخصی رقیق القلب بود و به علت خضوع در نماز می گریست و به این دلیل عایشه رضی الله عنها اصرار داشت که عمر رضی الله عنه امامت نماز را در زمان بیماری رسول الله ﷺ به عهده گیرد ولی رسول الله ﷺ بر امامت ابوبکر رضی الله عنه بر مردم بسیار مصر بودند و شاید این اصرار به این دلیل بود که کسی را بهتر از ابوبکر رضی الله عنه در غیاب خود برای امامت نماز تشخیص ندادند. والله أعلم.

حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ حَدَّثَنَا مَعْنُ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ فِي الْجَنَّةِ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرِّيَّانِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَبَتِ وَأُمِّي مَا عَلَيَّ مِنْ دُعَى مِنْ هَذِهِ الْأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ كُلِّهَا قَالَ: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب أبي بكر الصديق رضی الله عنه واسمُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ).

«از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس که از دو صنف در راه الله انفاق نماید در جنت ندا داده می شود که این است عملی نیکو. پس هر کس که اهل نماز باشد از باب نماز خوانده می شود و هر کس که اهل جهاد باشد از باب جهاد و هر کس که اهل صدقه باشد از باب صدقه و هر کس که اهل صیام (روزه) باشد از باب ریان (اسم بابی که اهل صیام از آن دعوت به جنت می شوند) خوانده خواهد شد. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایتان باد! آیا ضرورتی دارد که کسی حتما از یک باب دعوت شود و آیا ممکن است که کسی از همه ابواب خوانده شود؟ ایشان فرمودند: بله و آرزو دارم که تو یکی از آنها باشی».

منظور از اهل نماز یا اهل صیام و جهاد و غیره این است که شخصی علاوه بر فرضیات، به مستحبات نیز زیاد پرداخته باشد و مثلاً نمازهای نافله زیاد خوانده یا روزه غیر واجب زیاد گرفته یا بسیار در جهاد شرکت کرده باشد زیرا اگر منظور از اهل نماز کسانی باشند که فقط نمازهای یومیه خود را بجا آورند در آن صورت اهل نماز شامل همه مسلمین خواهد شد و تمایزی وجود نخواهد داشت.

از آنجا که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در انجام اعمال نیکو بسی پیشی گیرنده و ساعی بود رسول الله صلی الله علیه و آله آرزو می کند که او از همه ابواب فرا خوانده شود.

حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَزَّازُ الْبَغْدَادِيُّ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ نَتَصَدَّقَ فَوَافِقَ ذَلِكَ عِنْدِي مَالًا فَقُلْتُ الْيَوْمَ أَسْبِقُ أَبَا بَكْرٍ إِنْ سَبَقْتُهُ يَوْمًا قَالَ: فَجِئْتُ بِنَصْفِ مَالِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «مَا أَبْقَيْتَ لِأَهْلِكَ». قُلْتُ مِثْلَهُ وَأَتَى أَبُو بَكْرٍ بِكُلِّ مَا عِنْدَهُ فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَبْقَيْتَ لِأَهْلِكَ». قَالَ: أَبْقَيْتُ لَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ قُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَسْبِقُهُ إِلَى شَيْءٍ أَبَدًا. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه و آله، باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما).

«از عمر بن الخطاب رضي الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله ما را به دادن صدقه امر نمودند و اتفاقاً نزد من در آن هنگام مالی بود پس با خود گفتم: امروز از ابوبکر سبقت می گیرم و اگر قرار باشد سبقت بگیرم امروز همان روز است و با نصف مال خود آمدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: چقدر برای اهلت باقی گذاشتی؟ گفتم: به همین مقدار. و ابوبکر با همه مالش آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ای ابابکر! چقدر برای اهلت باقی گذاشتی؟ او گفت: الله و رسولش را نزد آنها باقی گذاشتم. با خود گفتم: والله دیگر نخواهم توانست ابداً در چیزی از ابوبکر سبقت گیرم.»

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ وَالْأَعْمَشِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ صُهَبَانَ وَابْنِ أَبِي لَيْلَى وَكَثِيرِ النَّوَّاءِ كُلِّهِمْ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب أبي بكر الصديق ﷺ، واسمُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ).

«از ابی سعید (الخدری) روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: اهل درجات العلی را اشخاصی که تحتشان هستند مثل نجم طالع در افق سماء رؤیت می کنند و ابا بکر و عمر از آنها (یعنی از اهل درجات العلی) هستند و افضلند».

اهل درجات العلی یعنی اشخاصی که دارای درجه و مرتبه علیا و بزرگ هستند و به قولی بلندمرتبه می باشند. رسول الله ﷺ بیان می کند که تفاوت درجه این افراد با افراد معمولی به مقدار فاصله نجم تا سطح ارض است یا به قول عامیانه تفاوت آنها از آسمان تا زمین است. رسول الله ﷺ می گوید که: در بین اهل درجات العلی نیز ابوبکر و عمر دارای درجه ای علیا هستند.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا مَجُوبُ بْنُ مُحَرِّزِ الْقَوَارِيرِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ زَيْدِ الْأَوْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا لِأَحَدٍ عِنْدَنَا يَدٌ إِلَّا وَقَدْ كَافَيْتَاهُ مَا خَلَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا يَدًا يُكَافِيهِ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَا نَفَعَنِي مَالٌ أَحَدٍ قَطُّ مَا نَفَعَنِي مَالُ أَبِي بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا أَلَا وَإِنَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلَ اللَّهِ». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب أبي بكر الصديق ﷺ، واسمُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ وَلَقَبُهُ عَتِيقٌ).

«از ابی هریره روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: برای احدی نزد ما یدی نیست الا اینکه آن را جزا و پاداش داده باشیم الا ابابکر که برای او یدی است که الله در یوم القیامه آن را جزا و پاداش می دهد. مال و ثروت احدی مثل ثروت ابی بکر برای من نفع نداشت و اگر قصد داشتم خلیلی برای خود انتخاب کنم، ابابکر را خلیل می گرفتم و بدرستی که هم صحبت شما خلیل الله است».

در احادیث قبلی نیز ذکر شده بود که ابوبکر الصديق ﷺ بخشنده ترین مردم نسبت به رسول الله ﷺ از نظر ثروت بود.

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْبَزَّارُ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ زَائِدَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ رَبِيعٍ هُوَ ابْنُ حِرَاشٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكرٍ وعمر». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رحمهما).

از حذیفه بن یمان روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: بعد از من به ابی بکر و عمر اقتدا کنید.

حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ الْأَمْوِيُّ حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ عَنْ سَالِمِ أَبِي الْعَلَاءِ الْمُرَادِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ هَرِمٍ عَنِ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «إِنِّي لَا أَذْرِي مَا بَقَائِي فِيكُمْ فَاقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي». وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رحمهما).

«از حذیفه ﷺ روایت شده که گفت: نزد نبی ﷺ جلوس کرده بودیم که گفت: من نمی دانم که چقدر بین شما باقی می مانم پس به اشخاصی که بعد از من می آیند اقتدا کنید و به ابی بکر و عمر اشاره کرد.»

رسول الله ﷺ در این حدیث بیان می کند که بعد از وفاتش مسلمین به ابوبکر و عمر رحمهما اقتدا نمایند.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ الْمُوقِرِيِّ عَنِ الزَّهْرِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَذَانِ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ لَا تُخْبِرُهُمَا». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رحمهما).

«از علی بن ابی طالب روایت شده که گفت: در معیت رسول الله ﷺ بودم که ابوبکر و عمر ظاهر شدند. رسول الله ﷺ گفت: این دو سید کهول (میانسالان) اهل جنت از اولین و آخرین إلا نبیین و مرسلین هستند. یا علی! آنها را به این مطلع مکن.»

حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْأَشْجِيُّ حَدَّثَنَا عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْجُرَيْرِيِّ عَنِ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ: أَبُو بَكْرٍ أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ أَوْلَ مَنْ أَسْلَمَ أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا. (سنن الترمذی محمد بن عیسی الترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب فی مناقب ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما).

«از ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ روایت شده که ابوبکر می گفت: آیا من به امر خلافت احق الناس نیستم؟ آیا من اولین شخصی نبودم که مسلمان شدم؟ آیا من این کار و آن کار را انجام ندادم؟»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غِيْلَانَ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ عَطِيَّةَ، عَنِ ثَابِتٍ، عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَخْرُجُ عَلَى أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَهُمْ جُلُوسٌ وَفِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَلَا يَرْفَعُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَصْرَهُ إِلَّا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَإِنَّهُمَا كَانَا يَنْظُرَانِ إِلَيْهِ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِمَا، وَيَتَبَسَّمَانِ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ إِلَيْهِمَا. (سنن الترمذی محمد بن عیسی الترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب فی مناقب ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما).

«از انس رضی اللہ عنہ روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ بر اصحابش از مهاجرین و انصار در حالی که جلوس کرده بودند خارج می شد و احدی بصرش را به سمت رسول الله ﷺ بلند نمی کرد إلا ابی بکر و عمر که به رسول الله ﷺ نظاره می کردند و او نیز به آنها نظاره می کرد و آن دو بر او تبسم می کردند و رسول الله ﷺ به آن دو تبسم می نمود.»

حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُجَالِدٍ بْنِ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَسْلَمَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أُمِيَّةَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِهِ وَالْآخَرُ عَنْ شِمَالِهِ

وَهُوَ آخِذٌ بِأَيْدِيهِمَا وَقَالَ: « هَكَذَا نُبِعْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما).

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ در یومی داخل مسجد شد در حالیکه ابوبکر و عمر در معیت او و در طرف راست و چپ او بودند و رسول الله ﷺ دید آنها را گرفته بود. نبی گفت: هکذا یوم القیامه مبعوث خواهیم شد (یعنی رسول الله ﷺ در معیت ابوبکر و عمر)».

حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُوسَى الْقَطَّانُ الْبَغْدَادِيُّ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ قَالَ حَدَّثَنِي كَثِيرٌ أَبُو إِسْمَاعِيلَ عَنْ جَمِيعِ بْنِ عُمَيْرِ التَّمِيمِيِّ عَنْ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: «أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ، وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما).

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که رسول الله ﷺ به ابی بکر گفت: تو هم صحبت من در حوض (کوثر) هستی همانطور که هم صحبت من در غار بودی».

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي فُدَيْكٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَقَالَ: «هَذَا السَّمْعُ وَالْبَصَرُ». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما).

«از عبدالله بن حنطب روایت شده که نبی ﷺ ابابکر و عمر را رؤیت کرد و گفت: این دو سمع و بصر هستند».

احتمالاً به خاطر اهمیت این دو عضو در بدن، رسول الله ﷺ به ابوبکر و عمر رضي الله عنهما سمع و بصر گفته است و شاید منظور رسول الله ﷺ سمع و بصر بودن آن دو در بدنه دین باشد والله تعالی أعلم.

حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْكُوفِيُّ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بَشِيرٍ عَنْ عِيسَى بْنِ مَيْمُونِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يُؤْمَهُمْ غَيْرُهُ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما).

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: شایسته نیست برای قومی که ابوبکر در بین آنها حاضر باشد غیر او امامت نماید.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُخْتَارِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الزَّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما).

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که گفت: نبی ﷺ به سد ابواب إلا باب ابی بکر (به مسجد) امر کرد.»

در حدیثی که قبلا به آن اشاره شد نیز رسول الله ﷺ در خطبه ای که خبر از وفات قریب الوقوع خود می داد به بستن همه ابوابی که به مسجد باز می شدند امر کرد إلا باب خانه ابی بکر الصدیق رضي الله عنه.

حَدَّثَنَا الْأَنْصَارِيُّ حَدَّثَنَا مَعْنُ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عَمِّهِ إِسْحَاقَ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ». فَيَوْمَئِذٍ سُمِّيَ عَتِيقًا. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر رضي الله عنهما).

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که گفت: ابوبکر بر رسول الله ﷺ داخل شد. نبی به او گفت: تو عتیق (آزاد شده) الله از نار (آتش) هستی. از آن زمان ابوبکر، عتیق نامیده شد.»

حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْأَشْجُ حَدَّثَنَا تَلِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي الْجَحَافِ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا لَهُ وَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَوَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». (سنن الترمذي لحمّد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي بكر وعمر ~~هينئذ~~).

«از ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ روایت شده که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت: هیچ نبی ای وجود ندارد إلا اینکه برای او دو وزیر از اهل سماء و اهل ارض باشد. دو وزیر من از اهل سماء جبریل و میکائیل و دو وزیر من از اهل ارض ابوبکر و عمر هستند.»

حَدَّثَنَا هُنَّادُ بْنُ السَّرِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُحَارِبِيِّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الدَّلَائِنِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ مَوْلَى آلِ جَعْدَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَانِي جِبْرِيلُ فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَرَانِي بَابَ الْجَنَّةِ الَّذِي تَدْخُلُ مِنْهُ أُمَّتِي». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ مَعَكَ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي». (سُنَنُ أَبِي دَاوُدَ، لِسُلَيْمَانَ بْنِ الْأَشْعَثِ السَّجِسْتَانِيِّ، كِتَابُ السَّنَةِ، بَابُ فِي الْخُلَفَاءِ).

«از ابی هریره رضی اللہ عنہ روایت شده که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت: جبریل علیہ السلام دست مرا گرفت و بابی از جنت که امت من از آن داخل می شوند را به من نشان داد. ابوبکر گفت: یا رسول الله! دوست داشتم با تو بودم تا آن باب را می دیدم. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت: یا ابابکر! تو اولین کسی هستی از امت من که داخل جنت می شوی.»

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ التَّفَيْلِيُّ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ: لَمَّا اسْتَعَزَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا عِنْدَهُ فِي نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ دَعَاهُ بِلَالٌ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ: مُرُوا مَنْ يُصَلِّي لِلنَّاسِ، فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَمْعَةَ إِذَا عُمَرُ فِي النَّاسِ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ غَائِبًا، فَقُلْتُ: يَا عُمَرُ قُمْ فَصَلِّ بِالنَّاسِ، فَتَقَدَّمَ فَكَبَّرَ،

فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْتَهُ (وَكَانَ عُمَرُ رَجُلًا مُجْهَرًا) قَالَ: فَأَيْنَ أَبُو بَكْرٍ؟ يَا أَيُّهَا اللَّهُ ذَلِكَ وَالْمُسْلِمُونَ، يَا أَيُّهَا اللَّهُ ذَلِكَ وَالْمُسْلِمُونَ، فَبِعَثَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَجَاءَ بَعْدَ أَنْ صَلَّى عُمَرُ تِلْكَ الصَّلَاةَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ. (سُنَنُ أَبِي دَاوُدَ، لِسُلَيْمَانَ بْنِ الْأَشْعَثِ السَّجِسْتَانِيِّ، كِتَابُ السَّنَةِ، بَابُ فِي اسْتِخْلَافِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ).

«از عبدالله بن زمعه روایت شده که گفت: وقتی مرض رسول الله ﷺ شدت گرفت من و یکی از مسلمین نزد او بودیم که بلال او را به نماز ندا داد. رسول الله ﷺ گفت: بگوئید کسی بر مردم نماز خواند. من (عبدالله بن زمعه) خارج شدم و عمر را در بین مردم یافتم و ابوبکر غائب بود. گفتم: یا عمر! بلند شو و بر مردم نماز بخوان. عمر جلو آمد و تکبیر گفت. وقتی رسول الله ﷺ صوت او را شنید (چون عمر مردی با صدای بلند بود) گفت: ابوبکر کجاست؟ الله و مسلمین از این (امامت نکردن ابوبکر) ابا دارند. الله و مسلمین از این ابا دارند. پس شخصی را نزد ابی بکر فرستاد که بعد از نماز عمر رسید و بر مردم نماز خواند.»

عمر فاروق رضي الله عنه

حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ غِيَاثٍ حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ النَّهْدِيُّ عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه قَالَ كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي حَائِطٍ مِنْ حِيْطَانِ الْمَدِينَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ، فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: فَحَمِدَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا هُوَ عُمَرُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: فَحَمِدَ اللَّهُ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ، فَقَالَ لِي: «افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ» فَإِذَا عُثْمَانُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: فَحَمِدَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه).

«از ابوموسی اشعری رضي الله عنه روایت شده که گفت: با نبی صلى الله عليه وسلم در یکی از نخلستانهای مدینه بودیم که مردی آمد و درخواست باز کردن درب را کرد. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: در را برای او باز کن و او را بشارت به جنت بده. پس در را برای او باز کردم که دیدم ابوبکر پشت در است. او را به آنچه رسول الله صلى الله عليه وسلم گفته بود بشارت دادم که او الله را حمد کرد. سپس مرد دیگری آمد و درخواست باز کردن درب را کرد. نبی صلى الله عليه وسلم فرمودند: در را برای او باز کن و او را به جنت بشارت بده. در را باز کردم و عمر را پشت در یافتیم. او را به آنچه رسول الله فرموده بودند بشارت دادم که او نیز الله را (برای این خبر) حمد کرد و سپاس گفت. سپس دوباره مردی طلب باز کردن درب را کرد. ایشان فرمودند: در را برای او باز کن و او را بر بلوایی که به آن دچار خواهد شد بشارت به جنت بده. شخصی که پشت در بود عثمان بود که او را به آنچه رسول الله صلى الله عليه وسلم خبر داده بودند باخبر کردم. پس او نیز الله را حمد کرد و گفت: الله مستعان است.»

عَنْ زَكَرِيَّاءَ بِنْتِ أَبِي زَائِدَةَ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ يُكَلِّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ» (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه).

«از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: در میان امتیایی که قبل از شما زندگی می کردند در بنی اسرائیل افرادی بودند که بدون اینکه جزء انبیاء باشند در بین مردم تکلم می کردند (و آنان را به خیر می خواندند). پس اگر یکی از آنان در میان امت من وجود داشته باشد، همانا او عمر است.»

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ هُوَ ابْنُ مُحَمَّدٍ أَنَّ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ سَأَلَنِي ابْنُ عُمَرَ عَنْ بَعْضِ شَأْنِهِ - يَعْنِي عُمَرَ - فَأَخْبَرْتُهُ . فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ حِينَ قُبِضَ كَانَ أَجَدَّ وَأَجْوَدَ حَتَّى انْتَهَى مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ . (صحیح البخاری لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاری، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي رضی الله عنه).

«از اسلم روایت شده که گفت: ابن عمر رضی الله عنهما از من از بعضی احوالات عمر بن الخطاب سوال کرد که به او گفتم: من بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را جدی تر از عمر (در امور) و بخشنده تر از او (در اموال) ندیدم.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ مَا زِلْنَا أَعَزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ . (صحیح البخاری لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاری، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي رضی الله عنه).

«از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه روایت شده که گفت: با اسلام عمر ما عزت یافتیم.»

حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ لَمَّا طَعِنَ عُمَرُ جَعَلَ يَأْلَمُ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ - وَكَأَنَّهُ يُجَزِّعُهُ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَئِنْ كَانَ ذَاكَ لَقَدْ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهُوَ عَنكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ أَبَا بَكْرٍ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهُوَ عَنكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ صُحْبَتَهُمْ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُمْ، وَلَئِنْ فَارَقْتَهُمْ لَتَفَارِقْتَهُمْ وَهُمْ عَنكَ

رَاضُونَ. قَالَ أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ مَنِ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ بِهِ عَلِيٌّ، وَأَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ أَبِي بَكْرٍ وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ مَنِ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ مَنْ بِهِ عَلِيٌّ، وَأَمَا مَا تَرَى مِنْ جَزَعِي، فَهُوَ مِنْ أَجْلِكَ وَأَجَلِ أَصْحَابِكَ، وَاللَّهُ لَوْ أَنَّ لِي طَلَاعَ الْأَرْضِ ذَهَبًا لَأَفْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، أبي حفص القرشي العدوي ﷺ).

«از مسور بن مخرمه روایت شده که گفت: وقتی عمر ضربه خورد (توسط ابولؤلؤ مجوسی ملعون در محراب نماز فجر) درد می کشید. ابن عباس که محزون بود به او گفت: یا امیر المؤمنین! با اینکه او به تو ضربه زد ولی بدرستی که تو هم صحبت رسول الله ﷺ بودی و نیکو هم صحبتی بودی و در حالی از رسول الله ﷺ فراق یافتی که از تو راضی بود. بعد هم صحبت ابا بکر بودی و نیکو هم صحبتی برای آنان بودی و اگر از آنان فراق یابی در حالی آنها را فراق خواهی گفت که از تو راضی هستند. عمر گفت: آنچه از هم صحبتی رسول الله ﷺ و رضای او گفتم پس این از منت الله تعالی بر من است و آنچه از هم صحبتی و رضای ابي بکر گفتم پس آن نیز از منت الله جل ذکره بر من است. اما اگر این جزع مرا می بینی پس این برای تو و برای اصحاب توست. والله اگر ارض پر از طلا داشتم آن را برای رهایی از عذاب الله عزوجل می دادم قبل از اینکه او را رؤیت نمایم.»

این حدیث بطور کلی و خلاصه کیفیت حیات عمر الفاروق ﷺ بعد از اسلامش را بیان می کند که چگونه هم صحبتی نیکو برای نبی و صدیق بود و آنها وفات نکردند إلا اینکه از او راضی باشند و در حالی مسلمین را ترک می کرد که آنها نیز از او راضی بودند. عده ای قائلند که امیرالمؤمنین عمر الفاروق ﷺ از آنچه در جامعه اسلامی از فتن جریان داشت باخبر بود و لهذا از آنچه در انتظار مسلمین بود نگرانی داشت. اینکه عمر الفاروق ﷺ از رهایی از عذاب الله صحبت می کند بخاطر خوفی بود که از الله و عقاب او داشت و بر آن همه اعمال صالحی که انجام داده بود متکبر نبود.

حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَمْرٍو الْأَشْعَثِيُّ وَأَبُو الرَّبِيعِ الْعَتَكِيُّ وَأَبُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ - وَاللَّفْظُ لِأَبِي كُرَيْبٍ - قَالَ أَبُو الرَّبِيعِ حَدَّثَنَا وَقَالَ الْآخَرَانِ أَخْبَرَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ وَضِعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى سَرِيرِهِ فَتَكَنَّفَهُ النَّاسُ يَدْعُونَ وَيُثْنُونَ وَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ وَأَنَا فِيهِمْ - قَالَ - فَلَمْ يَرُعْنِي إِلَّا بَرَجُلٍ قَدْ أَخَذَ بِمَنْكِبِي مِنْ وَرَائِي فَالْتَفَتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ فَتَرَحَّمَ عَلَيَّ

عُمَرَ وَقَالَ مَا خَلَفْتَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ وَإِيْمُ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لِأَطْنُ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ وَذَلِكَ أَنِّي كُنْتُ أَكْثَرُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «جئتُ أنا وأبو بكرٍ وعُمَرُ ودخلتُ أنا وأبو بكرٍ وعُمَرُ وخرجتُ أنا وأبو بكرٍ وعُمَرُ». فَإِنْ كُنْتُ لِأَرْجُو أَوْ لِأَطْنُ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا. (صحيح مسلم لأي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل عمر ﷺ).

«از ابن عباس رضي الله عنه روایت شده که گفت: عمر بن الخطاب را در تابوت قرار دادند و مردم در اطراف او جمع شده بودند و قبل از اینکه تابوت از زمین برداشته شود برای او دعا می کردند و فضایل او را می گفتند و من نیز در میان جمعیت بودم. هیچ چیز نظر مرا به خود جلب نکرد (مرا نترساند) مگر مردی که از پشت کتف مرا گرفت. به او نظر افکندم و دیدم که علی بن ابی طالب است. او برای عمر رحمت فرستاد و خطاب به او گفت: کسی را بعد از خودت باقی نگذاردی که من آرزوی آنرا داشته باشم که با نامه اعمال او در برابر الله قرار گیرم. به الله قسم که فکر میکنم الله تو را نزد دو هم صحبت (رسول الله ﷺ و ابوبکر) قرار دهد. چون از رسول الله ﷺ بسیار شنیده بودم که می گفت: من به همراه ابوبکر و عمر آمدم و من به همراه ابوبکر و عمر داخل شدم و من به همراه ابوبکر و عمر خارج شدم. پس من آرزو دارم که الله تو را همراه آنان قرار دهد.»

از آنجا که عمر الفاروق رضي الله عنه اعمال زیادی را فی سبیل الله و در راه اعتلای دین الله انجام داده بود علی رضي الله عنه آرزو داشت که با نامه اعمال عمر الفاروق رضي الله عنه نزد الله حاضر شود. در اکثر موارد ابوبکر و عمر همراه رسول الله ﷺ بودند در نتیجه علی بن ابیطالب گمان می کند که در ممات نیز مانند حیات این سه یار در کنار یکدیگر باشند و چنان نیز شد و هر سه در یک محل به خاک سپرده شدند.

حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي مُزَاحِمٍ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ح وَحَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَلْوَانِيُّ وَعَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ - وَاللَّفْظُ لَهُمْ - قَالُوا حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ صَالِحِ عَنِ ابْنِ شَهَابٍ حَدَّثَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدْيَ وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ ذُونَ ذَلِكَ وَمَرَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ». قَالُوا مَاذَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ «الدِّينُ». (صحيح مسلم لأي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل عمر ﷺ).

«از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: در خواب دیدم که مردم بر من عرضه می شوند در حالیکه لباسهایی بر تن دارند. از آنها کسانی بودند که لباسهایشان تا سینه هایشان بود و تعدادی نیز بالاتر از آن. و عمر بن الخطاب عبور کرد در حالیکه لباسش بر زمین کشیده می شد. حاضرین گفتند: یا رسول الله! تأویل آن چیست؟ ایشان فرمودند: آن دین است.»

حَدَّثَنِي حَرْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى. أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ. أَخْبَرَنِي يُونُسُ أَنَّ ابْنَ شِهَابٍ أَخْبَرَهُ عَنْ حَمَزَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، إِذْ رَأَيْتُ قَدْحًا أُتِيَتْ بِهِ، فِيهِ لَبَنٌ. فَشَرِبْتُ مِنْهُ حَتَّى إِتَى لَأَرَى الرَّيِّ يَجْرِي فِي أَظْفَارِي. ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ». قَالُوا: مَاذَا أَوْلَتْ ذَلِكَ؟ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «الْعِلْمُ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله عنه).

«از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: در خواب دیدم که قدحی به من داده شد که در آن شیر بود. پس از آن نوشیدم تا اینکه حس کردم در نوک انگشتان من آبی جریان دارد (کنایه از سیراب شدن). سپس باقی شیر را به عمر بن خطاب دادم. حاضرین گفتند: آنرا چه تعبیر می کنید یا رسول الله؟ ایشان فرمودند: آن علم است.»

این دو حدیث دلالت بر وجود دین و علم در عمر الفاروق رضي الله عنه می کنند و اینکه او از حیث وجود علم و دین از دیگران افضل است.

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ وَهْبٍ حَدَّثَنَا عَمِّي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ أَنَّ أَبَا يُونُسَ مَوْلَى أَبِي هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُرِيْتُ أَنِّي أَنْزَعُ عَلَى حَوْضِي أَسْقِي النَّاسَ فَجَاءَنِي أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ الدَّلْوَ مِنْ يَدِي لِيُرْوِحَنِي فَتَزَعُ دَلْوَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضِعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ فَجَاءَ ابْنُ الْخَطَّابِ فَأَخَذَ مِنْهُ فَلَمْ أَرَ نَزْعَ رَجُلٍ قَطُّ أَقْوَى مِنْهُ حَتَّى تَوَلَّى النَّاسُ وَالْحَوْضُ مَلآنُ يَتَفَجَّرُ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله عنه).

«از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: در خواب دیدم که از حوض خودم به مردم آب می دهم. پس ابوبکر آمد و دلو را از من گرفت و مرا آسوده ساخت. او دو دلو از حوض آب کشید که در آب کشیدن او ضعفی بود و الله او را بخشید. پس عمر بن الخطاب دلو را از او گرفت. ندیده بودم کسی را که به قوت او آب بکشد چنانچه مردم همه سیراب شده و رفتند و حوض پر از آب بود.» (این حدیث به احتمال زیاد نشان دهنده کیفیت خلافت ابوبکر و عمر است والله اعلم).

حَدَّثَنِي حَرْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى. أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهَبٍ. أَخْبَرَنَا يُونُسُ بْنُ أَبِي شَهَابٍ أَخْبَرَهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ إِذْ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ. فَإِذَا امْرَأَةٌ تَوَضَّأُ إِلَيَّ جَانِبَ قَصْرِ. فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ. فَوَلَّيْتُ مُذْبِرًا». (صحیح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل عمر رضی الله عنه).

«از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: در خواب بودم که خود را در جنت (بهشت) دیدم. در آنجا زنی را دیدم که در کنار قصری وضو می گرفت. پس (به ملائکه) گفتم: این قصر برای کیست؟ آنها گفتند: برای عمر بن خطاب. پس غیرت تو را به خاطر آوردم و باز گشتم.»

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ لَمَّا تَوَفَّى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سُلُوقٍ جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ قَمِيصَهُ أَنْ يُكْفَنَ فِيهِ أَبَاهُ فَأَعْطَاهُ ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِيُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَامَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِثَوْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَتُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّمَا خَيْرِنِي اللَّهُ فَقَالَ: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ (التوبة: ٨٠)

وَسَأَزِيدُ عَلَى سَبْعِينَ» قَالَ: إِنَّهُ مُنَافِقٌ. فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ﴾ (التوبة: ٨٤). (صحیح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل عمر رضی الله عنه).

«از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که گفت: هنگامی که عبدالله بن ابی بن سلول مُرد پسر او عبدالله نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان تقاضا کرد که لباسشان را برای کفن پدرش به او اعطا کند سپس از رسول الله صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که بر پدرش نماز بخواند. پس رسول الله صلی الله علیه و آله برخاست تا بر او نماز گزارد. در آن هنگام عمر برخاست و از لباس رسول الله صلی الله علیه و آله گرفت و گفت: یا رسول الله! آیا بر او نماز می گزاری در حالیکه الله تو را از آن نهی کرده است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: بدرستی که الله مرا بر آن کار مختار گردانیده و فرمودند: ﴿أَسْتَغْفِرُ هُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^(۱). (التوبة: ۸۰) و من بر هفتاد مرتبه خواهم افزود. رسول الله صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند که الله این آیه را نازل کرد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾^(۲). (التوبة: ۸۴).

این یکی از موافقات عمر است یعنی مواردی که الله موافق با رای عمر آیه ای را نازل کرده است.

حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي مُرَاحِمٍ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ يَعْنِي ابْنَ سَعْدٍ ح وَحَدَّثَنَا حَسَنُ الْخُلَوَانِيُّ وَعَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ عَبْدُ أَحْبَرْنِي وَقَالَ حَسَنٌ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ - وَهُوَ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ - حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ صَالِحِ بْنِ شِهَابٍ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَاهُ سَعْدًا قَالَ اسْتَأْذَنَ عُمَرَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمُهُ وَيَسْتَكْثِرُهُ عَالِيَةً أَصَوَاتُهُنَّ فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرَ قُمْنَ يَتَبَدَّرْنَ الْحِجَابَ فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَضْحَكُ فَقَالَ عُمَرُ: أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ». قَالَ عُمَرُ: فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يَهَيَّنَ. ثُمَّ قَالَ عُمَرُ أَيَّ عَدُوَاتِ أَنْفُسِهِنَّ أَنْهَيْنِي وَلَا تَهَيَّنَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْنَ نَعَمْ أَنْتَ أَعْلَظُ وَأَفْظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَعَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَعَجًّا غَيْرَ فَجْكَ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله عنه).

^۱ - ترجمه: برای آنان چه آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی [تفاوتی نمی کند]، اگر هفتاد بار برای آنان آمرزش بخواهی، هرگز خداوند آنان را نمی آمرزد.

^۲ - ترجمه: و هرگز بر هیچ کس از آنان چون بمیرد نماز مگزار و بر قبرش مایست.

«از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت شده که گفت: عمر بر رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه ورود خواست در حالیکه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله زنانی از قریش بودند که با ایشان مشغول صحبت بودند و صدایشان به تکلم بلند بود. وقتی که عمر اجازه ورود خواست آن زنان بلند شدند و حجاب خود را درست کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله به عمر اجازه ورود دادند در حالیکه می خندیدند. عمر گفت: یا رسول الله! الله شما را خندان گرداند (شادیتان را استمرار بخشد). رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: از این زنانی که پیش من هستند تعجب کردم. وقتی که صدای تو را شنیدند حجاب خود را درست کردند. عمر گفت: یا رسول الله! حق این بود که از شما می هراسیدند (و حجاب خود را رعایت می کردند) تا من. سپس عمر به آن زنان گفت: ای دشمنان نفسهای خودتان! آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله نمی هراسید و از من هراسانید؟ آنان گفتند: بله، تو خشین تر از رسول الله صلی الله علیه و آله هستی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ای عمر! قسم به کسی که جان من در دست اوست، شیطان تو را در راهی ملاقات نخواهد کرد مگر اینکه راهی غیر از راه تو برگزیند».

حَدَّثَنَا عُقْبَةُ بْنُ مُكْرَمِ الْعَمِّيِّ. حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَامِرٍ قَالَ: جُوَيْرِيَةُ بِنُ أَسْمَاءَ أَخْبَرَنَا عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ. قَالَ: قَالَ عُمَرُ: وَأَفَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ: فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ، وَفِي الْحِجَابِ، وَفِي أُسَارَى بَدْرٍ. (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله عنه).

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که عمر گفت: الله در سه مورد موافق من بود: در مقام ابراهیم، در حجاب و در اسرای بدر».

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرِ مِنْ ذَهَبٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِشَابٍّ مِنْ قُرَيْشٍ فَظَنَنْتُ أَنِّي أَنَا هُوَ فَقُلْتُ وَمَنْ هُوَ فَقَالُوا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه و آله، باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه).

«از انس رضي الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: بر جنت وارد شدم (در شب معراج) که قصری از طلا در آنجا دیدم. گفتم: این قصر برای کیست؟ گفتند برای جوانی از قریش است. گمان کردم که آن جوان من باشم پس گفتم: آن شخص کیست؟ گفتند: عمر بن الخطاب».

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ وَاقِدٍ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ بُرَيْدَةَ يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ سَوْدَاءُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ أَنْ رَدَّكَ اللَّهُ سَالِمًا أَنْ أَضْرِبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالذُّفِّ وَأَتَعَنَّى. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ كُنْتُ نَذَرْتُ فَأَضْرِبِي وَإِلَّا فَلَا». فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيُّ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَأَلْقَتِ الدُّفَّ تَحْتَ اسْتِهَا ثُمَّ قَعَدَتْ عَلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ إِنِّي كُنْتُ جَالِسًا وَهِيَ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيُّ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ فَلَمَّا دَخَلَتْ أَنْتَ يَا عُمَرُ أَلْقَتِ الدُّفَّ». (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب ؓ).

«از بریده ؓ روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ برای جنگی خارج شدند و وقتی بازگشتند زنی سیاه آمد و به ایشان گفت: من نذر کرده ام که اگر الله شما را به سلامت بازگرداند پیشاپیش شما دف بزنم و آواز به غنا سر دهم. رسول الله ﷺ به او گفتند: اگر نذر کرده ای پس بزن و اگر چنین نیست پس این کار را انجام مده. او شروع به نواختن کرد که ابوبکر داخل شد در حالی که آن زن مشغول دف زدن بود سپس علی وارد شد و آن زن همچنان مشغول دف زدن بود و عثمان وارد شد و او دف می زد سپس عمر وارد شد که آن زن دف را در زیر خود گذاشت و بر آن نشست. رسول الله ﷺ فرمودند: یا عمر! بدرستی که شیطان از تو می ترسد. من نشسته بودم و او دف می زد و ابوبکر آمد و او دف می زد و علی وارد شد و او دف می زد و عثمان وارد شد و او همچنان دف می زد پس وقتی تو آمدی او دف را رها کرد.»

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحِ الْبَزَّارِ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ حُبَابٍ عَنْ خَارِجَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ زُوْمَانَ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فَسَمِعْنَا لَفْطًا وَصَوْتَ صَبِيَّانِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا حَبَشِيَّةٌ تُزْفِنُ وَالصَّبِيَّانِ حَوْلَهَا فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ تَعَالَى فَأَنْظُرِي». فَجِئْتُ فَوَضَعْتُ لِحَبِيٍّ عَلَى مَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَتْ أَنْظُرَ إِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ إِلَى رَأْسِهِ فَقَالَ لِي: «أَمَا شَبِعْتَ أَمَا شَبِعْتَ». قَالَتْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ: لَا لِأَنْظُرَ مَنْزِلَتِي عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ عُمَرُ قَالَ فَارْفَضَ النَّاسُ عَنْهَا قَالَتْ فَقَالَ رَسُولُ

اللَّهُ ﷻ: «إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ قَدْ فَرُّوا مِنْ عُمَرَ». قَالَتْ فَرَجَعْتُ. (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب ؓ).

«از عایشه رضی اللہ عنہا روایت شده که گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نشسته بودند که صدای بچه های را شنیدیم. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برخاستند و دیدند که یک زن حبشی می رقصد و کودکان اطراف او جمع شده اند. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفتند: ای عایشه بیا و نگاه کن. پس آمدم و چانه ام را بر شانه رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گذاشتم و از بین سر و شانه ایشان به آن زن نگاه کردم. به من گفتند: سیر شدی؟ سیر شدی؟ خیر، به جهت این منزلتی که نزد ایشان داشتم. تا اینکه عمر ظاهر شد و مردم از اطراف آن زن پراکنده شدند. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفتند: می بینم که شیاطین انس و جن از عمر فرار می کنند. عایشه گفت: آنگاه باز گشتم».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ قَالَا حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ حَدَّثَنَا خَارِجَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ أَوْ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ». قَالَ وَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ عُمَرُ. (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب ؓ).

«از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت شده که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت: اللهم! اسلام را با احب این دو مرد: ابی جهل یا عمر بن الخطاب عزت بده. گوید: احب این دو برای او عمر بود». ابوجهل تا زمان موتش مسلمان نشد و بر علیه اسلام اقدام کرد ولی عمر الفاروق رضی اللہ عنہ در مکه ایمان آورد و با اسلام آوردن او اسلام بمشیت الله عزت یافت. چه قبل از هجرت و چه بعد از هجرت و چه بعد از وفات رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، عمر الفاروق رضی اللہ عنہ موجب عزت اسلام بود و زمان خلافتش از دوران پر افتخار تاریخ اسلام محسوب می شود.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ حَدَّثَنَا خَارِجَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هُوَ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ وَقَالَ فِيهِ عُمَرُ أَوْ قَالَ ابْنُ الْخَطَّابِ فِيهِ شَكٌّ خَارِجَةٌ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ.

(سنن الترمذی محمد بن عیسی الترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب فی مناقب ابي حفص عمر بن الخطاب ؓ).

«از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: بدرستی که الله حق را بر لسان و قلب عمر قرار داد. ابن عمر گوید: بر مردم امر و حادثه ای رخ نمی داد إلا اینکه درباره آن اظهار نظر می کردند و عمر نیز درباره آن اظهار نظر می کرد و قرآن نازل نمی شد مگر همانطور که عمر نظر داده بود».

حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ عَنِ التَّضَرِّي أَبِي عُمَرَ عَنِ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَبِي جَهْلٍ بِنِ هِشَامٍ أَوْ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ»، قَالَ فَأَصْبَحَ فَعَدَا عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاسْأَلَهُ. (سنن الترمذی محمد بن عیسی الترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب فی مناقب ابي حفص عمر بن الخطاب ؓ).

«از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت شده که نبی ﷺ گفت: اللهم! اسلام را به ابی جهل بن هشام یا به عمر بن الخطاب عزت بخش. صبح فردا عمر نزد رسول الله ﷺ آمد و اسلام آورد».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ الْوَأَسِطِيُّ أَبُو مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي مُحَمَّدٍ بِنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ يَا خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَلِكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ». (سنن الترمذی محمد بن عیسی الترمذی، کتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب فی مناقب ابي حفص عمر بن الخطاب ؓ).

«از جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ روایت شده که گفت: عمر به ابوبکر گفت: ای خیر الناس بعد از رسول الله ﷺ، ابوبکر گفت: تو این را گفתי ولی من از رسول الله ﷺ استماع کردم که می گفت: شمس بر رجلی بهتر از عمر طلوع نکرده است».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ: مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَنْتَقِصُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ. (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب ﷺ).

«از محمد بن سيرین روایت شده که گفت: گمان نمی کنم شخصی که به ابوبکر و عمر توهین نماید نبی ﷺ را دوست داشته باشد.»

حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ شَبِيبٍ، حَدَّثَنَا الْمُقْرِي، عَنْ حَيَّوَةَ بْنِ شُرَيْحٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مِشْرَحِ بْنِ هَاعَانَ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب ﷺ).

«از عقبه بن عامر روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: اگر بعد از من یک نبی وجود داشت او عمر بن الخطاب می بود.»

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرِ مِنْ ذَهَبٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِشَابٍّ مِنْ قُرَيْشٍ فَظَنَنْتُ أَنِّي أَنَا هُوَ فَقُلْتُ وَمَنْ هُوَ فَقَالُوا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، باب في مناقب أبي حفص عمر بن الخطاب ﷺ).

«از انس ﷺ روایت شده که نبی ﷺ گفت: داخل جنت شدم و قصری از طلا دیدم. گفتم: این قصر برای کیست؟ گفتند: برای جوانی از قریش. گمان کردم که آن شخص من هستم. گفتم: او کیست؟ گفتند: عمر بن خطاب.»

حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ شَيْبٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَافِعٍ الصَّائِعُ حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ الْعُمَرِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا أَوْلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ آتَى أَهْلَ الْبَقِيعِ فَيُحْشَرُونَ مَعِيَ ثُمَّ أَنْتَظِرُ أَهْلَ مَكَّةَ حَتَّى أُحْشَرَ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، باب فِي مَنَاقِبِ أَبِي حَفْصِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ).

«از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت شده که رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم گفت: اول شخصی که ارض برای او می شکافد من هستم بعد ابوبکر بعد عمر و بعد اهل بقیع محشور می شوند بعد منتظر اهل مکه خواهیم ماند تا مردمان بین الحرمین محشور شوند».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ الرَّازِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْقُدُوسِ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلْمَةَ عَنْ عُبَيْدَةَ السَّلْمَانِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَاطَّلَعَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ قَالَ: «يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَاطَّلَعَ عُمَرُ. (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب الْمَنَاقِبِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، باب فِي مَنَاقِبِ أَبِي حَفْصِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ).

«از عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ روایت شده که نبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت: الآن مردی از اهل جنت وارد خواهد شد پس ابوبکر وارد شد. بعد گفت: الآن مردی از اهل جنت بر شما داخل خواهد شد که عمر داخل شد».

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّلْحِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خِرَاشٍ الْحَوْشِيُّ عَنْ الْعَوَّامِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ اسْتَبَشَرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بِإِسْلَامِ عُمَرَ. (سنن ابن ماجه لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فَضْلُ عُمَرَ ﷺ).

«از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت شده که گفت: وقتی عمر اسلام آورد جبریل نازل شد و گفت: یا محمد! اهل سماء به اسلام عمر بشارت می دهند».

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّلْحِيُّ أَنبَأَنَا دَاوُدُ بْنُ عَطَاءِ الْمَدِينِيُّ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِي بِنِ كَعْبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُهُ الْحَقُّ عُمَرُ وَأَوَّلُ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَأَوَّلُ مَنْ يَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيَدْخُلُهُ الْجَنَّةَ». (سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضلُ عمرَ ﷺ).

«از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: اول کسی که حق با او مصافحه می کند عمر است و اول کسی که بر او سلام می کند عمر است و اول کسی که دست او را گرفته و داخل جنت می کند عمر است.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ الْمَدِينِيُّ. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ الْمَاجِشُونَ. حَدَّثَنِي الرَّثَجِيُّ بْنُ خَالِدٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ اعْزِزْ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ خَاصَّةً». (سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضلُ عمرَ ﷺ).

«از عائشه رضی اللہ عنہا وایت شده که رسول الله ﷺ گفت: اللهم! اسلام را به عمر بن خطاب عزت بده.»

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ. حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَبُو بَكْرٍ. وَخَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ. (سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضلُ عمرَ ﷺ).

«از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ وایت شده که گفت: بهترین مردم بعد از رسول الله ﷺ، ابوبکر است و بهترین مردم بعد از ابی بکر، عمر است.»

حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ يَحْيَى بْنُ خَلْفٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مَكْحُولٍ عَنْ غُضَيْفِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ يَقُولُ بِهِ».

(سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضل عمر ؓ).

«از ابوذر روايت شده كه رسول الله ﷺ گفت: الله حق را بر لسان عمر قرار داده است كه با آن سخن می گوید».

عثمان رضي الله عنه

قال النبي ﷺ: «مَنْ يَحْفَرُ بئرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ». فَحَفَرَهَا عُثْمَانُ. وَقَالَ: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ». فَجَهَّزَهُ عُثْمَانُ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي رضي الله عنه).

«نبي ﷺ فرمودند: هر کس چاه رومه را حفر کند (بخرد) مستحق جنت است. پس عثمان آن را حفر کرد (خریداری کرده و وقف مسلمین نمود). و همچنین فرمودند: هر کس سپاه عسره (برای جنگ تبوک) را تجهیز کند جنت برای او است. پس عثمان آن لشکر را تجهیز کرد».

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ بْنُ بَرِيغٍ حَدَّثَنَا شَاذَانُ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ الْمَاجَشُونُ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: كُنَّا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ لَا نَعْدِلُ بِأَبِي بَكْرٍ أَحَدًا ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ، ثُمَّ نَتْرُكُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ رضي الله عنهم لَا نَفَاضِلُ بَيْنَهُمْ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي رضي الله عنه).

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که گفت: ما کسی را (از اصحاب رسول الله ﷺ) با ابوبکر مساوی قرار نمی دادیم و بعد از او عمر و بعد از او عثمان را (درباره آنها نیز کسی را مساویشان قرار نمی دادیم). سپس از اصحاب رسول الله ﷺ کسی را بر دیگری فضل و برتری نمی دادیم».

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ - هُوَ ابْنُ مَوْهَبٍ - قَالَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ حَجَّ الْبَيْتِ فَرَأَى قَوْمًا جُلُوسًا، فَقَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ قَالَ هَؤُلَاءِ قُرَيْشٌ. قَالَ فَمَنْ الشَّيْخُ فِيهِمْ قَالُوا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ. قَالَ يَا ابْنَ عُمَرَ إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ فَحَدَّثْتَنِي هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ قَالَ نَعَمْ. قَالَ تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ قَالَ نَعَمْ. قَالَ تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنِ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا قَالَ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ تَعَالَي أَبِينُ لَكَ أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ، وَأَمَّا تَغْيِبُهُ عَنِ بَدْرٍ، فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَّا تَغْيِبُهُ عَنِ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عُثْمَانَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرُّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَدِهِ الْبَيْعَةُ:

«هَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ». فَضْرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ أَذْهَبَ بِهَا الْآنَ مَعَكَ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي رضي الله عنه).

«از عثمان بن موهب روایت شده که گفت: مردی از اهل مصر (یزید بن بشر السکسکی یا العلاء بن عرار) برای حج آمده بود که دید عده ای (در جایی) نشسته اند. گفت: اینها چه کسانی هستند؟ گفتند: آنها از قریش هستند. او گفت: بزرگ و شیخ آنها کیست؟ گفتند: عبدالله بن عمر. او گفت: یا ابن عمر! من درباره امری از تو سؤال می کنم پس پاسخم گو. آیا می دانی که عثمان در روز احد فرار کرد؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: آیا می دانی او در جنگ بدر غایب بود؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: آیا می دانی در بیعت رضوان نیز غایب بود و در آن حضور نداشت؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: الله اکبر. ابن عمر گفت: پیش بیا تا برایت مشخص سازم (علت این وقایع را). درباره فرار او از احد پس من شهادت می دهم که الله او را بخشید و مغفرت کرد (طبق آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا﴾ وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ سوره آل عمران: ۱۵۵). اما غیبت عثمان از جنگ بدر به این دلیل بود که دختر رسول الله صلی الله علیه و آله که همسر او بود (در آن زمان) مریض بود پس رسول الله صلی الله علیه و آله به عثمان گفتند: برای تو پاداش و اجر و سهم کسی است که در جنگ بدر شرکت کرده باشد. اما درباره غیبت او از بیعت رضوان: اگر کسی با عزت تر از عثمان در مکه وجود می داشت رسول الله صلی الله علیه و آله آن شخص را برای فرستادن او به مکه انتخاب می کردند ولی ایشان عثمان را فرستادند و بیعت رضوان بعد از رفتن عثمان به مکه واقع شد. پس رسول الله صلی الله علیه و آله با اشاره به دست راست خودشان گفتند: این دست عثمان است و با دست چپ خود به دست راستشان زدند و گفتند: این بیعت برای عثمان است. پس ابن عمر به آن مرد مصری گفت: الآن برو با آنچه نزد توست. (از این معلومات)».

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ شَيْبَةَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ يُونُسَ قَالَ قَالَ ابْنُ شِهَابٍ أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَدِيٍّ بِنِ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ أَنَّ الْمَسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْأَسْوَدِ بْنَ عَبْدِ يَعُوثَ قَالَا مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُكَلِّمَ

^۱ - ترجمه: کسانی از شما در روزی که دو گروه به هم رسیدند، روی گردانند، جز این نیست که شیطان [به کیفر] بخشی از دستاوردشان، آنان را [از جای] لغزاند. و به راستی خداوند آنان را بخشد. بی گمان خداوند آمرزنده بردبار است.

عُثْمَانَ لِأَخِيهِ الْوَلِيدِ فَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِيهِ . فَقَصَدْتُ لِعُثْمَانَ حَتَّى خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ ، قُلْتُ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً ، وَهِيَ نَصِيحَةٌ لَكَ . قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ - قَالَ مَعْمَرٌ أَرَاهُ قَالَ - أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ . فَأَنْصَرَفْتُ ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِمْ إِذْ جَاءَ رَسُولُ عُثْمَانَ فَأَتَيْتُهُ ، فَقَالَ : مَا نَصِيحَتُكَ فَقُلْتُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ ، وَكُنْتُ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ، فَهَاجَرْتُ الْهَجْرَتَيْنِ ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَرَأَيْتَ هَدْيَهُ ، وَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي شَأْنِ الْوَلِيدِ . قَالَ : أَذْرَكْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ : لَا وَلَكِنْ خَلَصَ إِلَيَّ مِنْ عِلْمِهِ مَا يَخْلُصُ إِلَى الْعُذْرَاءِ فِي سِتْرِهَا . قَالَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ ، فَكُنْتُ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَأَمَنْتُ بِمَا بَعَثَ بِهِ ، وَهَاجَرْتُ الْهَجْرَتَيْنِ كَمَا قُلْتُ ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَبَايَعْتُهُ ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا عَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلَهُ ، ثُمَّ عُمَرُ مِثْلَهُ ، ثُمَّ اسْتَخْلَفْتُ ، أَفَلَيْسَ لِي مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لَهُمْ قُلْتُ بَلَى . قَالَ فَمَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ شَأْنِ الْوَلِيدِ ، فَسَنَاخُذُ فِيهِ بِالْحَقِّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا فَأَمَرَهُ أَنْ يَجْلِدَهُ فَجَلِدَهُ ثَمَانِينَ . (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي رضى الله عنه).

«از عبيدالله بن عدی روایت شده که مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن اسود به او گفتند: چه چیز تو را منع می کند که با عثمان درباره برادرش ولید صحبت کنی که ناس درباره او زیاد می گویند. پس وقتی عثمان برای صلوات خارج شد قصد او کردم و گفتم: من تقاضایی از تو دارم و آن نصیحتی برای توست. گفت: ای مرء من به الله از تو تعوذ می جویم. پس منصرف شدم و مراجعت کردم تا اینکه رسول عثمان آمد و نزد او رفتم. او گفت: نصیحت تو چیست؟ گفتم: الله سبحانه محمد ﷺ را به حق فرستاد و بر او کتاب نازل کرد و تو از اشخاصی بودی که الله و رسولش را استجابت کردی و دو هجرت انجام دادی و هم صحبت رسول الله ﷺ بودی و هدی و طریقه او را دیدی. بدان که ناس در شأن ولید زیاد می گویند. او گفت: آیا محضر رسول الله ﷺ را درک کرده ای؟ گفتم: خیر، ولی علم او حتی به دختر باکره در سترش رسیده است. او گفت: اما بعد، الله محمد ﷺ را به حق مبعوث کرد و من از اشخاصی بودم که الله و رسولش را استجابت کردم و به آنچه بدان مبعوث شده بود ایمان آوردم و کما گفتمی دو هجرت انجام دادم و هم صحبتی رسول الله ﷺ کردم و با او بیعت نمودم. والله که از او عصیان و به او خیانت نکردم تا اینکه الله عزوجل او را وفات داد بعد با ابوبکر نیز چنین بودم و با عمر نیز چنین بودم تا اینکه به خلافت رسیدم. آیا برای من حقی مثل آنچه برای آنان بود نیست؟ گفتم: بلی. گفت: پس این اقوال و احادیثی که از شما به من می رسید از چیست؟ اما آنچه در شأن ولید ذکر کردی درباره او این شاء الله حق را اجرا خواهیم کرد. بعد علی را دعوت کرد و به او امر کرد که به ولید جلد بزند که او هشتاد ضربه زد.»

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ عَنْ حُصَيْنٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه قَبْلَ أَنْ يُصَابَ بِأَيَّامِ بِالْمَدِينَةِ وَقَفَ عَلَى حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ وَعُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ، قَالَ كَيْفَ فَعَلْتُمَا أَتَخَافَانِ أَنْ تَكُونَا قَدْ حَمَلْتُمَا الْأَرْضَ مَا لَا تُطِيقُ قَالََا حَمَلْنَاهَا أَمْرًا هِيَ لَهُ مُطِيقَةٌ، مَا فِيهَا كَبِيرٌ فَضَلَّ. قَالَ انظُرَا أَنْ تَكُونَا حَمَلْتُمَا الْأَرْضَ مَا لَا تُطِيقُ، قَالَ قَالََا لَا. فَقَالَ عُمَرُ لَيْنِ سَلَمَتِي اللَّهُ لِأَدْعَنَّ أَرَامِلَ أَهْلِ الْعِرَاقِ لَا يَحْتَجْنَ إِلَيَّ رَجُلٌ بَعْدِي أَبَدًا. قَالَ: فَمَا أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا رَابِعَةٌ حَتَّى أُصِيبَ. قَالَ إِنِّي لَقَائِمٌ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ غَدَاةً أُصِيبَ، وَكَانَ إِذَا مَرَّ بَيْنَ الصَّفَيْنِ قَالَ اسْتَوْوَا. حَتَّى إِذَا لَمْ يَرَ فِيهِنَّ خِلَالًا تَقَدَّمَ فَكَبَّرَ، وَرُبَّمَا قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ، أَوْ التَّحْلُ، أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ، فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى حَتَّى يَجْتَمِعَ النَّاسُ، فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ كَبَّرَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ قَتَلَنِي - أَوْ أَكَلَنِي - الْكَلْبُ. حِينَ طَعَنَهُ، فَطَارَ الْعِلْجُ بِسَكِينٍ ذَاتِ طَرْفَيْنِ لَا يَمُرُّ عَلَى أَحَدٍ يَمِينًا وَلَا شِمَالًا إِلَّا طَعَنَهُ حَتَّى طَعَنَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، مَاتَ مِنْهُمْ سَبْعَةٌ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، طَرَحَ عَلَيْهِ رُبُّسًا، فَلَمَّا ظَنَّ الْعِلْجُ أَنَّهُ مَأْخُودٌ نَحَرَ نَفْسَهُ، وَتَنَاوَلَ عُمَرُ يَدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَقَدَّمَهُ، فَمَنْ يَلِي عُمَرَ فَقَدْ رَأَى الَّذِي أَرَى، وَأَمَّا نَوَاحِي الْمَسْجِدِ فَإِنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ غَيْرَ أَنَّهُمْ قَدْ فَقَدُوا صَوْتَ عُمَرَ وَهُمْ يَقُولُونَ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ. فَصَلَّى بِهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ صَلَاةً خَفِيفَةً، فَلَمَّا انصَرَفُوا. قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسِ، انظُرْ مَنْ قَتَلَنِي. فَجَالَ سَاعَةً، ثُمَّ جَاءَ، فَقَالَ غَلَامٌ الْمُغْبِرَةَ. قَالَ الصَّنْعُ قَالَ نَعَمْ. قَالَ قَاتَلَهُ اللَّهُ لَقَدْ أَمَرْتُ بِهِ مَعْرُوفًا، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مِنِّي بِيَدِ رَجُلٍ يَدْعِي الْإِسْلَامَ، قَدْ كُنْتُ أَنْتَ وَأَبُوكَ تُحِبَّانِ أَنْ تَكْثَرَ الْعُلُوجُ بِالْمَدِينَةِ وَكَانَ { الْعَبَّاسُ } أَكْثَرَهُمْ رَقِيقًا. فَقَالَ إِنْ شِئْتَ فَعَلْتُ. أَيْ إِنْ شِئْتَ قَتَلْنَا. قَالَ كَذَبْتَ، بَعْدَ مَا تَكَلَّمُوا بِلِسَانِكُمْ، وَصَلُّوا قِبَلَتِكُمْ وَحَجُّوا حَجَّكُمْ فَاحْتَمِلَ إِلَى بَيْتِهِ فَأَنْطَلَقْنَا مَعَهُ، وَكَانَ النَّاسُ لَمْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ قَبْلَ يَوْمِنَا، فَقَائِلُ يَقُولُ: لَا بَأْسَ. وَقَائِلُ يَقُولُ: أَخَافُ عَلَيْهِ، فَأَتَى بِنَبِيذٍ فَشَرِبَهُ فَخَرَجَ مِنْ جَوْفِهِ، ثُمَّ أَتَى بِلَبَنِ فَشَرِبَهُ فَخَرَجَ مِنْ جَرْحِهِ، فَعَلِمُوا أَنَّهُ مَيِّتٌ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، وَجَاءَ النَّاسُ يُثْنُونَ عَلَيْهِ، وَجَاءَ رَجُلٌ شَابٌّ، فَقَالَ أَبَشِرْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِبُشْرَى اللَّهِ لَكَ مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدِمَ فِي الْإِسْلَامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، ثُمَّ وَلِيْتَ فَعَدَلْتَ، ثُمَّ شَهِدَا. قَالَ وَدِدْتُ أَنْ ذَلِكَ كَفَافٌ لِي عَلَى وَلَا لِي. فَلَمَّا أَدْبَرَ، إِذَا إِزَارُهُ يَمَسُّ الْأَرْضَ. قَالَ رُدُّوْا عَلَيَّ الْغُلَامَ قَالَ ابْنُ أَخِي ارْفَعْ ثَوْبَكَ، فَإِنَّهُ أَبْقَى لثَوْبِكَ وَأَتَقَى لِرَبِّكَ، يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ انظُرْ مَا عَلَيَّ مِنَ الدِّينِ. فَحَسَبُوهُ فَوَجَدُوهُ سِتَّةً وَثَمَانِينَ أَلْفًا أَوْ نَحْوَهُ، قَالَ إِنْ وَفَى لَهُ مَالُ آلِ عُمَرَ، فَأَدَّهِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَإِلَّا فَسَلْ فِي بَنِي عَدِيَّ بْنِ كَعْبٍ، فَإِنْ لَمْ تَفِ أَمْوَالُهُمْ فَسَلْ فِي قُرَيْشٍ، وَلَا تَعُدَّهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ، فَأَدَّ عَنِّي هَذَا الْمَالَ، انْطَلِقْ إِلَى عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْ يَقْرَأُ عَلَيْكَ عُمَرَ السَّلَامَ. وَلَا تَقُلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. فَإِنِّي لَسْتُ الْيَوْمَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَمِيرًا، وَقُلْ يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يُدْفَنَ مَعَ صَاحِبِيهِ. فَسَلَّمَ وَاسْتَأْذَنَ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهَا، فَوَجَدَهَا قَاعِدَةً تَبْكِي فَقَالَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ السَّلَامَ وَيَسْتَأْذِنُ أَنْ يُدْفَنَ مَعَ صَاحِبِيهِ. فَقَالَتْ كُنْتُ أُرِيدُهُ لِنَفْسِي، وَلَا وَثِرَنَ بِهِ الْيَوْمَ عَلَى نَفْسِي. فَلَمَّا أَقْبَلَ قِيلَ هَذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَدْ جَاءَ. قَالَ ارْفَعُونِي، فَاسْتَدَّهُ رَجُلٌ إِلَيْهِ، فَقَالَ مَا لَدَيْكَ قَالَ الَّذِي تُحِبُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَدْنَتْ. قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا كَانَ مِنْ شَيْءٍ أَهَمُّ إِلَيَّ مِنْ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنَا قَضَيْتُ فَاحْمِلُونِي ثُمَّ سَلَّمَ فَقُلْ يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَإِنْ أَدْنَتْ لِي فَأَدْخِلُونِي، وَإِنْ رَدَّتْنِي رُدُّونِي إِلَى مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ. وَجَاءَتْ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ حَفْصَةُ وَالنِّسَاءُ تَسِيرُ مَعَهَا، فَلَمَّا رَأَيْنَاهَا قُمْنَا، فَوَلَجَتْ عَلَيْهِ فَبَكَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، وَاسْتَأْذَنَ الرَّجَالُ، فَوَلَجَتْ

دَاخِلًا لَهُمْ، فَسَمِعْنَا بُكَاءَهَا مِنَ الدَّاحِلِ. فَقَالُوا: أَوْصِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَخْلَفَ. قَالَ مَا أَجِدُ أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ أَوْ الرَّهْطِ الَّذِينَ تُوْفِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ. فَسَمَى عَلِيًّا وَعُثْمَانَ وَالزُّبَيْرَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدًا وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ وَقَالَ يَشْهَدُكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ - كَهَيْئَةِ التَّعْزِيَةِ لَهُ - فَإِنْ أَصَابَتِ الْإِمْرَةُ سَعْدًا فَهُوَ ذَلِكَ، وَإِلَّا فَلْيَسْتَعِنْ بِهِ أَيُّكُمْ مَا أَمَرَ، فَإِنِّي لَمْ أَعْرِزْهُ عَنْ عَجْزٍ وَلَا خِيَانَةٍ وَقَالَ أَوْصِي الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي بِالْمُهَاجِرِينَ الْأَوْلِيَيْنَ أَنْ يَعْرِفَ لَهُمْ حَقَّهُمْ، وَيَحْفَظَ لَهُمْ حُرْمَتَهُمْ، وَأَوْصِيهِ بِالْأَنْصَارِ خَيْرًا، الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ، أَنْ يُقْبَلَ مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَأَنْ يُعْفَى عَنْ مُسِيئِهِمْ، وَأَوْصِيهِ بِأَهْلِ الْأَمْصَارِ خَيْرًا فَإِنَّهُمْ رَدُّوا الْإِسْلَامَ، وَجَبَاةُ الْمَالِ، وَغِيْظُ الْعَدُوِّ، وَأَنْ لَا يُؤْخَذَ مِنْهُمْ إِلَّا فَضْلُهُمْ عَنْ رِضَاهُمْ، وَأَوْصِيهِ بِالْأَعْرَابِ خَيْرًا، فَإِنَّهُمْ أَصْلُ الْعَرَبِ وَمَادَّةُ الْإِسْلَامِ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ حَوَاشِي أَمْوَالِهِمْ وَتُرَدَّ عَلَى فَقْرَانِهِمْ، وَأَوْصِيهِ بِذِمَّةِ اللَّهِ وَذِمَّةِ رَسُولِهِ ﷺ أَنْ يُوفَى لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ، وَأَنْ يُقَاتَلَ مِنْ وَرَائِهِمْ، وَلَا يُكَلَّفُوا إِلَّا طَاقَتَهُمْ. فَلَمَّا قُبِضَ خَرَجْنَا بِهِ فَاذْهَبْنَا نَمَشِي فَسَلَّمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. قَالَتْ أَدْخِلُوهُ. فَأَدْخِلَ، فَوَضَعَ هُنَالِكَ مَعَ صَاحِبِيهِ، فَلَمَّا فُرِغَ مِنْ دَفْنِهِ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ مِنْكُمْ. فَقَالَ الزُّبَيْرُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَلِيٍّ. فَقَالَ طَلْحَةُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عُثْمَانَ. وَقَالَ سَعْدٌ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ. فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَيُّكُمْ تَبَرَّأَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَجَعَلْهُ إِلَيْهِ، وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَالْإِسْلَامُ لَيَنْظُرَنَّ أَفْضَلَهُمْ فِي نَفْسِهِ. فَاسْكَبَتِ الشَّيْخَانُ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَفْتَجْعَلُونَهُ إِلَيَّ، وَاللَّهُ عَلَيَّ أَنْ لَا أَلُوَّ عَنْ أَفْضَلِكُمْ قَالَا نَعَمْ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَحَدِهِمَا فَقَالَ لَكَ قَرَابَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْقَدَمُ فِي الْإِسْلَامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، فَاللَّهُ عَلَيْكَ لَنْ أَمْرُكَ لَتَعْدِلَنَّ، وَلَنْ أَمْرُتُ عُثْمَانَ لَتَسْمَعَنَّ وَتُطِيعَنَّ. ثُمَّ خَلَا بِالْآخِرِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ قَالَ ارْفَعْ يَدَكَ يَا عُثْمَانُ. فَبَايَعَهُ، فَبَايَعَ لَهُ عَلِيٌّ، وَوَلَّجَ أَهْلَ الدَّارِ فَبَايَعُوهُ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب قصة البيعة والاتفاق على عثمان بن عفان ﷺ).

«از عمرو بن ميمون روایت شده که گفت: عمر بن الخطاب ﷺ را چند روز قبل از اینکه در مدینه مجروح شود رؤیت کردم که بر حذیفه بن یمان و عثمان بن حنیف می گفت: کار را چگونه انجام دادید؟ آیا خوف دارید که بر ارض (سرزمینی که عمر، آن دو را برای اخذ خراج و جزیه ارسال کرده بود) خراجی گرفته باشید که در طاق آن (مردمان آن) نباشد؟ آن دو گفتند: خراجی برای آنها وضع کردیم که در طاقتشان باشد. گفت: آیا بر آنها خراجی وضع کردید که خارج از طاقتشان باشد؟ آن دو گفتند: خیر. اگر الله مرا سلامت دارد به بیوه های اهل عراق رسیدگی می کنم تا به مردی غیر از من احتیاج پیدا نکنند. پس بر عمر چهار روز نگذشت که مجروح شد. من در صف صلات فجر قائم بودم و جز عبدالله بن عباس در آن صبح بین من و عمر فاصله نبود و وقتی بین دو صف عبور می کرد می گفت: صاف بایستید! و وقتی که بین مصلین خللی نمی دید به صلات تکبیر می گفت و شاید سوره یوسف یا النحل یا مثل آنها را در رکعت اولی قرائت می کرد تا مردم جمع شوند. پس وقتی تکبیر گفت شنیدم که گفت: کشت مرا یا خورد مرا این سگ (ابولؤلؤ مجوسی ملعون). ضربه زننده با خنجر دو سویه حمله کرد و عبور نمی کرد إلا اینکه بر چپ و راست ضربه زند که موجب مجروح شدن

سیزده نفر شد که هفت نفرشان وفات کردند. وقتی این واقعه را یکی از مسلمین مشاهده کرد برنس (نوعی لباس) خود را بر روی او قرار داد و چون او ترسید که گرفته شود خود را کشت. عمر دست عبد الرحمن بن عوف را گرفت و او را پیش آورد. آن عده که در عقب عمر در صف بودند ماجرا را دیدند ولی نواحی مختلف مسجد درایت نکردند که چه شد غیر از اینکه صوت عمر را دیگر نشنیدند و می گفتند: سبحان الله، سبحان الله. عبدالرحمن برای مصلین صلات خفیفه ای خواند. وقتی از صلات منصرف شدند گفت: یا ابن عباس! ببین مرا چه کسی کشت. او ساعتی چرخید و بعد آمد و گفت: غلام مغیره. گفت: آن صانع؟ گفت: بله. گفت: الله او را بکشد که من او را به معروف امر کردم. الحمد لله که مرگ من توسط یک مسلمان انجام نگرفت. تو و پدرت دوست داشتید که کفار عجم در مدینه زیاد شوند و عباس مملوک بیشتری از آنها داشت. او گفت: اگر بخواهی آن را انجام می دهیم یا اینکه آنها را می کشیم. عمر گفت: دروغ گفتم. آیا بعد از اینکه به لسان شما تکلم کردند و به قبله شما صلات خواندند و حج شما را انجام دادند؟ عمر به بیت خود حمل شد و ما در معیت او رفتیم. گویا که مردم مصیبتی قبل از آن روز ندیده بودند. قائلی می گفت: مشکلی نیست و قائلی می گفت: بر او خوف دارم. برای او نیبذ (نوعی نوشیدنی قبل از اینکه به خمر تبدیل شود) آورده شد که آن را نوشید ولی از بدنش خارج شد. بعد برای او شیر آوردند که آن را نوشید ولی از جراحش خارج گردید پس دانستند که او وفات خواهد کرد. بر او داخل شدیم و ناس نیز می آمدند و بر او ثنا می گفتند. رجل جوانی آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! بشارت بده به بشارتی که الله برای تو داده است از هم صحبتی رسول الله ﷺ و آنچه در اسلام انجام داده ای. بعد به خلافت رسیدی و عدالت کردی و بعد از آن نیز شهادت. گفت: دوست دارم که این موارد نه علیه من نه برای من باشد. وقتی آن جوان می رفت گزارش به ارض می خورد. عمر گفت: آن جوان را باز گردانید. گفت: ای پسر برادر من! ثوبت را بالا ببر که تمیزتر برای ثوبت تو باشد و با تقواتر نزد رب تو. یا عبدالله بن عمر! نظاره کن که بر من چقدر دین است. او محاسبه کرد که هشتاد و شش هزار شد. گفت: این دین از اموال آل عمر ادا می شود و إلا از بنی عدی بن کعب تقاضا کن و إلا از قریش تقاضا کن و بر غیرهم مطرح نکن. نزد ام المؤمنین عائشه برو و بگو: عمر بر تو سلام دارد. نگو امیرالمؤمنین زیرا امروز بر مؤمنین امیر نیستم. به او بگو: عمر بن الخطاب از تو اجازه می گیرد که با دو هم صحبتش (رسول الله ﷺ و ابوبکر الصدیق رضی الله عنه) دفن شود. ابن عمر سلام کرد و اجازه گرفت و بعد داخل شد که عائشه را نشسته و گریان یافت. ابن عمر گفت: عمر بن الخطاب بر تو سلام می فرستد و اجازه می خواهد که در کنار دو هم صحبتش دفن شود. عائشه گفت: آن (مدفن) را برای خود می خواستم ولی امروز آن را برای عمر می گذارم. وقتی آمد گفتند: این عبدالله بن عمر است که بازگشت. عمر گفت: مرا بلند کنید و مردی برای تکیه دادن به او کمک کرد. گفت: چه شد؟ گفت: آنچه دوست داشتی یا امیرالمؤمنین! او اجازه داد. گفت: الحمد لله، چیزی برای من اهم از این

امر نبود. وقتی مردم مرا حمل کنید و بعد به او سلام بده و بگو: عمر بن الخطاب اجازه می خواهد (برای دفن) پس اگر اجازه داد مرا داخل کنید و اگر قبول نکرد مرا در مقابر مسلمین دفن نمایید. ام المؤمنین حفصه بهمراه زنانی آمد و وقتی ما او را دیدیم بلند شدیم و او داخل شد و زمانی نزد عمر گریست. بعد رجال اجازه خواسته و داخل شدند که ما صدای گریه از داخل شنیدیم. گفتند: یا امیرالمؤمنین! بر خلافت وصیت کن. گفت: من احدی را برای این امر از این نفرات احق نمی بینم. اشخاصی که رسول الله ﷺ وفات کرد در حالی که از آنها راضی بود. پس اسم برد: علی و عثمان و زبیر و طلحه و سعد و عبدالرحمن. او گفت: عبدالله بن عمر شاهد شماسست و در این امر (خلافت) برای او چیزی نیست. پس اگر امر خلافت بر سعد (بن ابی وقاص) افتد او بر این امر قادر است و اهل آن است و من او (سعد) را برای عجز یا خیانت عزل نکردم. عمر گفت: خلیفه بعد از خودم را به مهاجرین اولین وصیت می کنم که حق آنها را شناسد و حرمتشان را حفظ کند. و او را وصیت می کنم به نیکویی با انصار. کسانی که در مدینه سکنی داشتند و ایمان در دلهای آنان قرار داده شد که اعمال نیک آنها را قبول کند و سیئه آنها را عفو نماید. و او را وصیت می کنم به نیکویی با اهل امصار (بلدان اسلامی) که آنها عون و قوت اسلام و جبات مال (اموال مملکت اسلامی از آنها جمع می شود) و موجب غیظ عدو هستند و اینکه (برای خراج) از زیادی اموال آنها و با رضایتشان اخذ شود. و او را وصیت می کنم به نیکویی بر اعراب که آنها اصل عرب و ماده اسلام هستند (بر اسلام جمع و موجب نصرت آن شدند) و اینکه (خراج) از حواشی اموالشان اخذ شود و بر فقرایشان عودت گردد. و او را وصیت می کنم به آنان که در ذمه الله تعالی و ذمه رسول الله ﷺ هستند که بر عهدشان وفا کند و در ورای آنها قتال نماید (از آنان حمایت نماید) و بر آنان تکلیف نکند إلا به مقدار طاقتشان. وقتی عمر وفات یافت او را خراج کردیم و پیاده رفتیم. عبدالله بن عمر سلام کرد و گفت: عمر بن الخطاب اجازه می خواهد. عائشه گفت: او را داخل کنید که او را داخل کردیم و در کنار دو هم صحبتش قرار دادیم. وقتی از دفن او فارغ شدیم آن رهط (گروه بین سه تا ده نفر و در اینجا شش نفر) اجتماع کردند. عبدالرحمن گفت: امرتان را بر سه نفر از خودتان قرار دهید. زبیر گفت: امر خود را بر علی قرار می دهم (به نفع او رأی می دهم). طلحه گفت: امر خود را بر عثمان قرار می دهم. سعد گفت: امر خود را بر عبدالرحمن بن عوف قرار می دهم. عبدالرحمن گفت: کدامیک از شما دو نفر (علی و عثمان) از این امر دست می کشید تا امر تعیین خلیفه را به او بسپاریم تا الله بر او رقیب و اسلام بر او حاکم باشد تا آنکه را افضل بیند انتخاب کند؟ شیخان (عثمان و علی) ساکت ماندند. عبدالرحمن گفت: آیا این امر را بر من قرار می دهید تا در انتخاب افضل شما کوتاهی نکنم؟ آن دو گفتند: بلی. پس دست یکی از آن دو (علی) را گرفت و گفت: برای تو قربت رسول الله ﷺ و قدم در اسلام است. بر الله قسم می خوری که اگر تو را امر کردم عدالت کنی و اگر به عثمان امر کردم بشنوی و اطاعت کنی؟ بعد با دیگری (عثمان) نیز خلوت کرد و همین مطالب

را به او گفت. وقتی از هر دوی آنها میثاق گرفت گفت: دست را بلند کن ای عثمان. پس با او بیعت کرد و علی نیز با او بیعت کرد و اهل الدار نیز وارد شده و بیعت کردند».

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَحْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الرَّقِيِّ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو عَنْ زَيْدِ هُوَ ابْنُ أَبِي أَنَيْسَةَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ لَمَّا حَصَرَ عُثْمَانُ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ حِينَ انْتَفَضَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اثْبُتْ حِرَاءَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَيْبِي أَوْ صَدِيقِي أَوْ شَهِيدِي». قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ: «مَنْ يُنْفِقُ نَفَقَةً مُتَقَبَّلَةً. وَالنَّاسُ مُجْهَدُونَ مُعْسِرُونَ فَجَهَّزْتُ ذَلِكَ الْجَيْشَ قَالُوا نَعَمْ. ثُمَّ قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ بَرَّ رُومَةَ لَمْ يَكُنْ يَشْرَبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا بِثَمَنِ فَاثْبَعْتُهَا فَجَعَلْتُهَا لِلْغَنِيِّ وَالْفَقِيرِ وَابْنِ السَّبِيلِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ وَأَشْيَاءُ عَدَدَهَا. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب عثمان بن عفان ؓ وله كُتَيْبَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از ابی عبدالرحمن السلمی روایت شده که گفت: وقتی عثمان محاصره شده بود بر بام منزلش رفت و گفت: شما را به الله سوگند می دهم آیا می دانید وقتی که حراء لرزید رسول الله ﷺ فرمودند: ثابت باش ای حراء که بر روی تو جز نبی و صدیق و شهید نیست؟ گفتند: بله (می دانیم). گفت: شما را به الله سوگند می دهم آیا می دانید که در جیش عسره (جنگ تبوک) رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس نفقه ای دهد مقبول باشد؟ در حالی که مردم در این جنگ به مشکل افتاده بودند و من این سپاه را تجهیز کردم؟ گفتند: بله. گفت: شما را به الله سوگند می دهم آیا می دانید هر کس از چاه رومه آبی می نوشید باید قیمت آن را نیز پرداخت می کرد که من آن را خریدم و برای غنی و فقیر و ابن السبیل وقف کردم؟ گفتند: بله، می دانیم. و به همین ترتیب مواردی دیگر را ذکر کرد».

حَدَّثَنَا أَبُو زُرْعَةَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ بِشْرِ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِبَيْعَةِ الرِّضْوَانِ كَانَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ فَبَايَعَ النَّاسَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ عُثْمَانَ فِي حَاجَةِ اللَّهِ وَحَاجَةِ رَسُولِهِ». فَضْرَبَ يَأْخُذِي يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى فَكَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِعُثْمَانَ خَيْرًا مِنْ أَيْدِيهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب عثمان بن عفان ؓ وله كُتَيْبَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت شده که گفت: وقتی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم امر به بیعت رضوان نمودند عثمان بن عفان فرستاده رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به سوی اهل مکه بود. مردم با رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیعت کردند. ایشان فرمودند: بدرستیکه عثمان در حاجت الله و حاجت رسول او است. پس یک دست خود را به دست دیگر زد. دست رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در این بیعت جایگزین دست عثمان بود.»

حَدَّثَنَا أَبُو هِشَامٍ الرَّفَاعِيُّ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ الْيَمَانِ عَنْ شَيْخٍ مِنْ بَنِي زُهْرَةَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي ذُبَابٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: «لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقٌ وَرَفِيقِي - يَعْنِي فِي الْجَنَّةِ عُثْمَانُ». (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، باب في مناقب عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ وكنه كُنَيْتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از طلحه بن عبیدالله روایت شده که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت: برای هر نبی رفیقی است و رفیق من در جنت عثمان است.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ حَدَّثَنَا السَّكَنُ بْنُ الْمُعْبِرَةِ وَيُكْنَى أَبَا مُحَمَّدٍ مَوْلَى لَالِ عُثْمَانَ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ أَبِي هِشَامٍ عَنْ فَرْقَدِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَبَّابٍ قَالَ شَهِدْتُ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وَهُوَ يَحْتُ عَلَى جَيْشِ الْعُسْرَةِ فَقَامَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَيَّ مِائَةٌ بَعِيرٍ بِأَحْلَاسِهَا وَأَقْتَابِهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. ثُمَّ حَضَّ عَلَى الْجَيْشِ فَقَامَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَيَّ مِائَتَا بَعِيرٍ بِأَحْلَاسِهَا وَأَقْتَابِهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. ثُمَّ حَضَّ عَلَى الْجَيْشِ فَقَامَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِلَّهِ عَلَيَّ ثَلَاثِمِائَةَ بَعِيرٍ بِأَحْلَاسِهَا وَأَقْتَابِهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. فَأَنَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم يَنْزِلُ عَنِ الْمَنْبَرِ وَهُوَ يَقُولُ: «مَا عَلَيَّ عُثْمَانُ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ مَا عَلَيَّ عُثْمَانُ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ». (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، باب في مناقب عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ وكنه كُنَيْتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از عبدالرحمن بن حباب روایت شده که گفت: شاهد بودم که نبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر جیش العسرة مؤمنین را به کمک دعوت می کرد که عثمان بن عفان بلند شد و گفت: یا رسول الله! من صد شتر با تمام تجهیزات آن فی سبیل الله می دهم. بعد رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مؤمنین را بر تجهیز این جیش دعوت کرد.

دوباره عثمان بن عفان برخاست و گفت: یا رسول الله! من دوستان شتر با همه تجهیزات آن فی سبیل الله می دهم. مجدداً رسول الله ﷺ مسلمان را بر تجهیز جیش دعوت کرد که عثمان بن عفان برخاست و گفت: یا رسول الله! من سیصد شتر با تمام تجهیزات فی سبیل الله می دهم. رسول الله ﷺ را دیدم که از منبر پایین می آمد و می گفت: بعد از این عثمان هر آنچه انجام دهد ضرری بر او نخواهد زد. بعد از این عثمان هر آنچه انجام دهد ضرری بر او نخواهد زد (یعنی کفاره ذنوب او خواهد بود)».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ وَاقِعِ الرَّمْلِيُّ حَدَّثَنَا ضَمْرَةُ بْنُ رَبِيعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَوْذَبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ كَثِيرِ مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ جَاءَ عُثْمَانَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِأَلْفِ دِينَارٍ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ وَاقِعٍ وَكَانَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْ كِتَابِي فِي كُمْهِ حِينَ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَنَشَرَهَا فِي حِجْرِهِ. قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُقَلِّبُهَا فِي حِجْرِهِ وَيَقُولُ: «مَا ضَرَّ عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ الْيَوْمِ». مَرَّتَيْنِ. (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب عثمان بن عفان ﷺ ولهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از عبدالرحمن بن سمره ﷺ روایت شده که گفت: وقتی نبی در حال تجهیز جیش العسرة بود عثمان با هزار دینار نزد نبی ﷺ آمد و آن هزار دینار را در حجره پخش کرد. عبدالرحمن گوید: نبی ﷺ را دیدم که آن دنانیر را در حجره اش جمع می کرد و می گفت: هر چه عثمان از امروز به بعد انجام دهد به او ضرری نخواهد زد. و این را دو مرتبه گفت».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ أَبِي قِلَابَةَ عَنْ أَبِي الْأَشْعَثِ الصَّنَعَانِيِّ أَنَّ خُطْبَاءَ قَامَتْ بِالشَّامِ وَفِيهِمْ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَامَ آخِرُهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُرَّةٌ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لَوْلَا حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا قُمْتُ. وَذَكَرَ الْفِتْنَةَ فَقَرَّبَهَا فَمَرَّ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ فِي ثَوْبٍ فَقَالَ هَذَا يَوْمَئِذٍ عَلَى الْهُدَى فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ. قَالَ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَقُلْتُ هَذَا قَالَ نَعَمْ. (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب عثمان بن عفان ﷺ ولهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از ابی اشعث صنعانی روایت شده که گفت: خطبایی در شام خطبه می گفتند و بین آنها رجالی از اصحاب نبی ﷺ بودند. یکی از آنها که مرة بن کعب بود برخاست و گفت: اگر حدیثی از رسول الله ﷺ استماع نمی کردم بلند نمی شدم. رسول الله ﷺ فتنه هایی را ذکر کرد (خبر از فتنه هایی داد) و در این حال مردی که خود را در ثوب پیچیده بود عبور نمود. رسول الله ﷺ گفت: در روز فتنه این مرد بر هدایت است. به طرف آن مرد رفتم و دیدم که او عثمان بن عفان است. روی او را به سمت رسول الله ﷺ کردم و گفتم: این مرد؟ رسول الله ﷺ گفت: بله.»

منظور همان فتنه ای است که موجب شهادت عثمان رضی الله عنه شد و رسول الله ﷺ گفته بود که در آن فتنه، عثمان رضی الله عنه بر حق و هدایت است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غَيْلَانَ حَدَّثَنَا حُجَيْنُ بْنُ الْمُنْتَشَى حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «يَا عَثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلَا تَخْلَعْهُ لَهُمْ». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، باب في مناقب عثمان بن عفان رضی الله عنه، وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از عائشه رضی الله عنها روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: یا عثمان! الله لباسی بر بدن تو خواهد کرد. اگر عده ای خواستند که آن را از بدنت بیرون آورند پس آن را بیرون مکن.»

منظور لباس خلافت است که عده ای در فتنه خواستند که آن را از بدن عثمان رضی الله عنه خارج کنند یعنی او را از خلافت عزل نمایند ولی عثمان رضی الله عنه تا آخرین لحظه بر خلافت باقی ماند و به شهادت رسید.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّوْرَقِيِّ حَدَّثَنَا الْجَوْهَرِيُّ حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ الْعَطَّارُ حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عَمْرٍو قَالَ: كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَّ أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَثْمَانُ. (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، باب في مناقب عثمان بن عفان رضی الله عنه، وَلَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت شده که گفت: ما در زمان رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم می گفتیم: ابوبکر و عمرو و عثمان».

یعنی اسم آنها را در کنار هم می گفتیم یا اینکه در آن زمان نیز به همین ترتیب از آنها نام می بردیم والله أعلم.

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ الْجَوْهَرِيُّ حَدَّثَنَا شَاذَانَ الْأَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ عَنْ سَيَانَ بْنِ هَارُونَ الْبُرْجُمِيِّ عَنْ كَلَيْبِ بْنِ وَائِلٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فَفْتَنَهُ فَقَالَ: «يُقْتَلُ فِيهَا هَذَا مَظْلُومًا». لِعُثْمَانَ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، باب في مناقب عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ، وله كُتَيْبَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت شده که گفت: رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فتنه ای را ذکر کرد و رو به عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ نمود و گفت: در آن فتنه این مرد مظلوم کشته می شود».

حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ أَبِي طَالِبِ الْبَغْدَادِيُّ وَغَيْرُ وَاحِدٍ قَالُوا حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ زُفَرَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بِجَنَازَةِ رَجُلٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا رَأَيْتَكَ تَرَكْتَ الصَّلَاةَ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَ هَذَا قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ يَبْغِضُ عُثْمَانَ فَأَبْغَضَهُ اللَّهُ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، باب في مناقب عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ، وله كُتَيْبَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

از جابر روایت شده که گفت: جنازه ای برای نبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آورده شد تا بر او صلوات میت خواند ولی نبی بر او صلوات نخواند. گفته شد: یا رسول الله! ندیده بودیم که بر احدی خواندن صلوات میت را ترک گویی. رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت: او بر عثمان بغض می ورزید پس الله بر او بغض ورزید».

حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ حَدَّثَنَا أَبِي وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ حَدَّثَنِي أَبُو سَهْلَةَ قَالَ قَالَ لِي عُثْمَانُ يَوْمَ الدَّارِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ عَهْدًا فَأَنَا صَابِرٌ عَلَيْهِ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب في مناقب عثمان بن عفان ﷺ، ولَهُ كُنْيَتَانِ يُقَالُ أَبُو عَمْرٍو وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ).

«از ابوسهله روایت شده که گفت: عثمان در یوم الدار به من گفت: رسول الله ﷺ با من عهدی بسته است که من بر آن صابر هستم.»

منظور همان عهدی است که تسلیم تقاضای شورشیان نشود. یوم الدار نیز آن روزی است که بیت عثمان ﷺ در محاصره شورشیان قرار گرفته بود.

حَدَّثَنَا أَبُو مَرْوَانَ، مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُثْمَانِيُّ. حَدَّثَنَا أَبِي، عُثْمَانُ بْنُ خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي الزِّنَادِ عَنْ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ؛ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَ عُثْمَانَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ: «يَا عُثْمَانُ! هَذَا جَبْرِيلُ أَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَوَّجَكَ أُمَّ كَلْثُومٍ، بِمِثْلِ صَدَاقِ رُقِيَّةَ، عَلَى مِثْلِ صُحْبَتِهَا». (سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضل عثمان ﷺ).

«از ابی هریره ﷺ روایت شده که گفت: نبی ﷺ در جلوی باب مسجد با عثمان ملاقات کرد و گفت: یا عثمان! این جبریل است که مرا خبر داده که الله ام کلثوم را بر تو تزویج کرده به مثل صدق رقیه و مثل هم صحبتی با او.»

عثمان ﷺ را به جهت ازدواج با دو دختر رسول الله ﷺ، ذی النورین یعنی صاحب دو نور می گویند.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ. حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ. حَدَّثَنَا الْفَرَجُ بْنُ فَضَالَةَ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ يَزِيدٍ الدَّمَشْقِيِّ، عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا عُثْمَانُ! أَنْ وَلَاكَ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ يَوْمًا، فَأَرَادَكَ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَخْلَعَ قَمِيصَكَ الَّذِي قَمَمَكَ اللَّهُ، فَلَا تَخْلَعْهُ» يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قَالَ عُثْمَانُ: فَقُلْتُ لِعَائِشَةَ: مَا مَعَكَ أَنْ تُعَلِّمِي النَّاسَ بِهَذَا؟ قَالَتْ: أَنْسَيْتُهُ. (سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضل عُثْمَانَ ﷺ).

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: یا عثمان! الله تو را روزی بر این امر (خلافت) قرار خواهد داد و منافقین قصد خارج کردن این لباس از بدنت که الله بر تو پوشانده است خواهند داشت پس آن را از بدن خارج مکن. و این قول را سه مرتبه تکرار کرد. عثمان گفت: به عائشه گفتیم: چه چیز تو را منع کرد که این را به مردم تعلیم دهی؟ او گفت: آن را فراموش کرده بودم.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ثُمَيْرٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَا حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ: «وَدِدْتُ أَنْ عِنْدِي بَعْضَ أَصْحَابِي». قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا نَدْعُو لَكَ أَبَا بَكْرٍ فَسَكَتَ قُلْنَا أَلَا نَدْعُو لَكَ عُمَرَ فَسَكَتَ قُلْنَا أَلَا نَدْعُو لَكَ عُثْمَانَ قَالَ «نَعَمْ». فَجَاءَ عُثْمَانُ فَخَلَا بِهِ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يُكَلِّمُهُ وَوَجْهَ عُثْمَانَ يَتَغَيَّرُ. قَالَ قَيْسٌ فَحَدَّثَنِي أَبُو سَهْلَةَ مَوْلَى عُثْمَانَ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَانَ قَالَ يَوْمَ الدَّارِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَهَدَ إِلَيَّ عَهْدًا وَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْهِ. (سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضل عُثْمَانَ ﷺ).

«از عائشه رضي الله عنها روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در مرضش (که از آن وفات کرد) گفت: دوست دارم که بعضی از اصحابم کنارم باشند. گفتیم: یا رسول الله! آیا ابابکر را دعوت کنیم؟ او ساکت ماند. گفتیم: آیا عمر را دعوت کنیم؟ او ساکت ماند. گفتیم: آیا عثمان را دعوت کنیم؟ او گفت: بله. عثمان آمد و با او خلوت کرد. نبی صلی الله علیه و آله با او صحبت می کرد که صورت عثمان تغییر کرد. ابوسهله مولى عثمان گفت: عثمان بن عفان در یوم الدار (روزی که بیت عثمان در محاصره شورشیان بود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله با من عهدی بسته است و من به سوی آن می روم.»

علی رضی اللہ عنہ

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ». وَقَالَ عُمَرُ تُوْفِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسن صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

«نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی فرمودند: تو از من هستی و من از تو هستم. و عمر گفت: رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وفات کردند در حالیکه از علی بن ابی طالب راضی بودند.»

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ هَذَا فُلَانٌ - لِأَمِيرِ الْمَدِينَةِ - يَدْعُو عَلِيًّا عِنْدَ الْمَنِيرِ. قَالَ فَيَقُولُ مَاذَا قَالَ يَقُولُ لَهُ أَبُو تُرَابٍ. فَضَحَكَ قَالَ: وَاللَّهِ مَا سَمَاهُ إِلَّا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَا كَانَ لَهُ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُ. فَاسْتَطَعَمْتُ الْحَدِيثَ سَهْلًا، وَقُلْتُ يَا أبا عَبَّاسٍ كَيْفَ قَالَ دَخَلَ عَلِيُّ عَلَى فَاطِمَةَ ثُمَّ خَرَجَ فَاضْطَجَعَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ». قَالَتْ فِي الْمَسْجِدِ. فَخَرَجَ إِلَيْهِ فَوَجَدَ رِذَاءَهُ قَدْ سَقَطَ عَنْ ظَهْرِهِ، وَخَلَصَ التُّرَابُ إِلَى ظَهْرِهِ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ فَيَقُولُ «اجْلِسْ يَا أبا تُرَابٍ». مَرَّتَيْنِ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسن صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

«از ابی حازم (سلمه بن دینار) روایت شده که گفت: رجلی نزد سهل بن سعد (الساعدی) آمد و گفت: امیر مدینه بر علی بر روی منبر اهانت می کند. گفت: چه می گوید؟ گفت: به او می گوید: ابو تراب. پس خندید و گفت: والله این اسم را کسی بر او ننهاده إلا نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اسمی نزد علی از این اسم أحب نیست. از سهل خواستم کل حدیث را بگویند و گفتم: یا ابا عباس! این واقعه چگونه بود؟ گفت: علی بر فاطمه داخل شد و بعد خارج گردید و در مسجد اضطجاع کرد. نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه گفت: پسرعمویت کجاست؟ او گفت: در مسجد است. نبی به سمت او خارج شد و او را دید در حالی که ردایش از پشتش افتاده و غبار آلود شده است. نبی تراب را از پشت علی می تکاند و می گفت: بنشین یا ابا تراب! و این را دو مرتبه به او گفت.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ عَنْ زَائِدَةَ عَنْ أَبِي حَصِينٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عُمَرَ، فَسَأَلَهُ عَنْ عُثْمَانَ، فَذَكَرَ عَنْ مَحَاسِنِ عَمَلِهِ، قَالَ لَعَلَّ ذَلِكَ يَسُوؤُكَ. قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَأَرَعَمَ اللَّهُ بِأَنْفِكَ. ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ عَلِيٍّ، فَذَكَرَ مَحَاسِنَ عَمَلِهِ قَالَ هُوَ ذَلِكَ، بَيْتُهُ أَوْسَطُ بُيُوتِ النَّبِيِّ ﷺ. ثُمَّ قَالَ لَعَلَّ ذَلِكَ يَسُوؤُكَ. قَالَ أَجَلٌ. قَالَ فَأَرَعَمَ اللَّهُ بِأَنْفِكَ، انْطَلِقْ فَاجْهَدْ عَلَيَّ جَهْدَكَ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسن عليه السلام).

«از سعد بن عبيده روایت شده که گفت: رجلی نزد ابن عمر آمد و از عثمان از او سؤال کرد که ابن عمر محاسن عمل عثمان را ذکر کرد و گفت: شاید این گفته ها تو را بد می آید؟ گفت: بله. ابن عمر گفت: الله بینی تو را بر خاک بمالد. بعد آن مرد از علی سؤال کرد و ابن عمر محاسن عمل او را ذکر کرد و گفت: آن بیت علی است که اوسط و احسن بیوت نسبت به بیت نبی صلی الله علیه و آله است. ابن عمر گفت: شاید این تو را بد می آید؟ او گفت: بله. ابن عمر گفت: الله بینی تو را به خاک بمالد. برو و جهد خود را انجام بده (که من حق را به تو گفتم)».

آن شخص بغض عثمان و علی صلی الله علیه و آله را بر دل داشت و لهذا از ذکر مناقب و محاسن آن دو ناراحت می شد که ابن عمر برای او دعای سوء می کند و می گوید که هر آنچه خواهی کن که من حقیقت را به تو گفتم. اشاره به بیت علی صلی الله علیه و آله به این جهت بود که ابن عمر به آن مرد بگوید که اگر علی آنطور که تو فکر می کنی بود جایگاه خانه اش نسبت به بیت نبی صلی الله علیه و آله چنین نبود.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْحَكَمِ سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ شَكَتْ مَا تَلَقَى مِنْ أَثَرِ الرَّحَا، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ سَبِيًّا، فَأَنْطَلَقَتْ فَلَمْ تَجِدْهُ، فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ، فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا، وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْتُ لِأَقُومَ فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمَا». فَقَعَدَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: «أَلَا أَعْلَمُكُمَا خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا نُكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، وَتُسَبِّحُنَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَتَحْمَدُنَا ثَلَاثَةً وَثَلَاثِينَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ». (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسن عليه السلام).

«از علی علیه السلام روایت شده که گفت: فاطمه علیها السلام از آنچه از آسیاب به او می رسید شکایت داشت پس نزد نبی صلی الله علیه و آله رفت تا خادمی طلب کند ولی او را نیافت و به عائشه برخورد و او را از تقاضای خود باخبر کرد. وقتی نبی صلی الله علیه و آله آمد عائشه او را از آمدن و تقاضای فاطمه مطلع نمود. نبی صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و خواستیم که مضاجع (رخت خواب) خود را جمع کنیم و آمدم که برخیزم که نبی گفت: بر جای خود بمانید. پس بین ما نشست بطوری که سرمای دو قدمش را بر سینه ام حس کردم. نبی گفت: آیا شما را به بهتر از آنچه طلب کرده بودید مطلع نمایم؟ وقتی به مضاجع می روید سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله بگویید و این ذکر از خادم برای شما بهتر است.»

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَيُّوبَ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ عَنْ عُبَيْدَةَ عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه قَالَ أَقْضُوا كَمَا كُنْتُمْ تَقْضُونَ، فَإِنِّي أَكْرَهُ الْإِخْتِلَافَ حَتَّى يَكُونَ لِلنَّاسِ جَمَاعَةٌ، أَوْ أُمُوتَ كَمَا مَاتَ أَصْحَابِي. فَكَانَ ابْنُ سِيرِينَ يَرَى أَنَّ عَامَّةَ مَا يُرَوَى عَلَيَّ عَلِيٌّ الْكَذِبُ. (صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبي الحسن رضي الله عنه).

«از علی علیه السلام روایت شده که گفت: هر آنچه می خواهید انجام دهید که من از اختلاف کراهت دارم تا مردم بر جماعت باشند یا اینکه مثل اصحابم بمیرم. ابن سیرین (که در این حدیث از راویان است) گوید: عامه از علی دروغ روایت می کنند.»

مخاطب این قول علی علیه السلام اهل عراق و کسانی هستند که بیع ام الولد یا کنیز بچه دار را حلال می دانستند در حالی که عمر فاروق رضي الله عنه از آن نهی کرده و دستور به عتق آنها داده بود و علی رضي الله عنه به مخاطبین خود می گوید که: رأی من همان رأی عمر فاروق رضي الله عنه است و می خواهم مثل اصحابم که همان خلفای راشدین قبل از او هستند بمیرم. ابن سیرین می گوید که: عامه روایات کذبی از علی رضي الله عنه نقل می کنند و شاید منظور او از روایات کذبی که به علی رضي الله عنه نسبت می دهند روایاتی باشد که علی رضي الله عنه را مخالف خلفای قبل از خود معرفی می کند و شاید هم منظور او تمام روایاتی باشد که به دروغ از علی رضي الله عنه نقل شده اند والله تعالی أعلم.

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى التَّمِيمِيُّ وَأَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ وَعَبِيدُ اللَّهِ الْقَوَارِيرِيُّ وَسُرَيْجُ بْنُ يُونُسَ. كُلُّهُمْ عَنْ يُونُسَ بْنِ الْمَاجِشُونِ (وَاللَّفْظُ لِابْنِ الصَّبَّاحِ). حَدَّثَنَا يُونُسُ، أَبُو سَلَمَةَ الْمَاجِشُونُ. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ: «أَنْتَ مَتِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى. إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل علي بن أبي طالب ﷺ).

«از سعد بن ابی وقاص روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ به علی فرمودند: تو نسبت به من به منزله هارون به موسی هستی إلا اینکه بعد از من نبی ای نخواهد بود.»

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ (يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَارِيَّ) عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا أَحْبَبْتُ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ (قَالَ) فَتَسَاوَرْتُ لَهَا رَجَاءً أَنْ أُدْعَى لَهَا (قَالَ) فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا وَقَالَ: «امْشِ وَلَا تَلْتَفِتْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ». قَالَ فَسَارَ عَلِيٌّ شَيْئًا ثُمَّ وَقَفَ وَلَمْ يَلْتَفِتْ فَصَرَخَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَى مَاذَا أَقَاتِلُ النَّاسَ قَالَ: «قَاتِلَهُمْ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ مَنَعُوا مِنْكَ دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل علي بن أبي طالب ﷺ).

«از ابی هریره روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ در روز خیبر فرمودند: پرچم (جنگ) را به کسی خواهم داد که الله و رسولش را دوست دارد و الله بوسیله او فتح را نصیب مسلمین گرداند. عمر بن الخطاب گوید: من امارت را به اندازه امارت در آن روز دوست نداشتم (هیچ امارتی برای من خوشایندتر از امارت در آن روز نبود). گوید: آرزو داشتم که من برای آن انتخاب شوم. رسول الله ﷺ، علی بن ابی طالب را خواستند و پرچم را به او دادند و فرمودند: برو و به چیزی التفات مکن تا زمانی که الله فتح را نصیب شما گرداند. پس علی حرکت کرد و بدون اینکه بازگردد از همانجا فریاد زد: یا رسول الله! به چه چیز با مردم قتال کنم و بجنگم؟ ایشان فرمودند: قتال کن تا اینکه بگویند و شهادت دهند: لا إله إلا الله و محمدا رسول الله. پس وقتی این را گفتند خونها و اموالشان محفوظ است مگر به حق آن، و حسابشان با الله است.»

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ - وَتَقَارَبَا فِي اللَّفْظِ - قَالَ حَدَّثَنَا حَاتِمٌ - وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ - عَنْ
بُكَيْرِ بْنِ مِسْمَارٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ
تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ فَقَالَ أَمَا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلَنْ أُسَبَّهُ لِأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ
إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ خَلْفُهُ فِي بَعْضِ مَعَاذِهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَلَفْتَنِي
مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا
نُبُوَّةَ بَعْدِي». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْرٍ: «لَأُعْطِينَ الرَّأْيَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». قَالَ
فَتَطَاوَلْنَا لَهَا فَقَالَ: «ادْعُوا لِي عَلِيًّا». فَأَتَيْتُ بِهِ أَرْمَدَ فَبَصَقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّأْيَةَ إِلَيْهِ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَمَّا نَزَلَتْ
هَذِهِ الْآيَةُ ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ (آل عمران: ٦١) دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ
وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب
فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل علي بن أبي طالب ﷺ).

«از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت شده که گفت: معاویه بن ابی سفیان به سعد گفت:
چه چیز تو را از سب و توهین به اباتراب منع می کند؟ گفت: سه چیز را که رسول الله ﷺ به علی
گفت موجب عدم سب من می شود زیرا اگر یکی از آنان درباره من گفته شده بود از شتران سرخ
(نیکو) برایم بهتر بود. وقتی رسول الله ﷺ در بعضی از غزوات (غزوه تبوک) علی را با خود همراه
نکرد علی به او گفت: یا رسول الله! آیا مرا با نساء و صبیان باقی می گذاری؟ رسول الله ﷺ به او
گفت: آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون به موسی باشی؟ إلا اینکه نبوتی بعد از من
نیست. و یوم الخیر از رسول الله ﷺ شنیدم که گفت: رایت (جنگ) را به رجلی می دهم که الله و
رسولش را دوست دارد و الله و رسولش نیز او را دوست دارند. ما برای گرفتن آن پرچم تلاش می
کردیم که گفت: علی را دعوت کنید. علی در حال چشم درد آمد و رسول الله ﷺ از آب دهانش بر
چشم علی زد و رایت را به او داد و الله فتح را نصیب او گردانید. و وقتی آیه ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ (آل عمران: ٦١). نازل شد رسول الله ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را دعوت
کرد و گفت: اللهم! اینها اهل من هستند».

حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَشَجَاعُ بْنُ مَخْلَدٍ جَمِيعًا عَنِ ابْنِ عُيَيْبَةَ قَالَ زُهَيْرٌ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنِي أَبُو حَيَّانَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ حَيَّانَ قَالَ انْطَلَقْتُ أَنَا وَحُصَيْنُ بْنُ سَبْرَةَ وَعُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ فَلَمَّا جَلَسْنَا إِلَيْهِ قَالَ لَهُ حُصَيْنٌ لَقَدْ لَقِيتُ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَسَمِعْتُ حَدِيثَهُ وَغَزَوْتُ مَعَهُ وَصَلَّيْتُ خَلْفَهُ لَقَدْ لَقِيتُ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا حَدَّثَنَا يَا زَيْدُ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ (قَالَ) يَا ابْنَ أَخِي وَاللَّهِ لَقَدْ كَبُرَتْ سِنِّي وَقَدِمَ عَهْدِي وَنَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعْيُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَا حَدَّثْتُكُمْ فَأَقْبِلُوا وَمَا لَا فَلَا تُكَلِّفُونِيهِ.

ثُمَّ قَالَ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى حُمًّا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَوَعظَ وَذَكَرَ ثُمَّ قَالَ «أَمَا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبَ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ». فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: «وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي». فَقَالَ لَهُ حُصَيْنٌ وَمَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يَا زَيْدُ أَلَيْسَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَنْ حُرِمَ الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِيِّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرْمُ الصَّدَقَةِ قَالَ نَعَمْ. (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل علي بن أبي طالب ﷺ).

«از یزید بن حیان روایت شده که گفت: من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتم. وقتی نشستیم حصین به او گفت: یا زید! خیر کثیری نصیب تو شده است. رسول الله ﷺ را رؤیت کرده ای و حدیث او را استماع نموده ای و در معیت او غزوه کرده ای و پشت او صلوات خوانده ای. یا زید! ما را از آنچه از رسول الله ﷺ استماع کرده ای حدیث گو. زید گفت: ای پسر برادرم! والله که کبیر السن گشته ام و بعضی از آنچه از رسول الله ﷺ استماع کرده بودم را فراموش نموده ام. پس آنچه را برای شما حدیث گویم قبول کنید و بر آنچه نگویم مکلف نکنید. بعد گفت: روزی رسول الله ﷺ برای ما در آبی بین مکه و مدینه که به آن خم گویند خطبه خواند و الله را حمد و ثنا کرد و وعظ نمود بعد گفت: اما بعد، ألا ایها الناس! من بشری هستم که قریب الوقوع رسول ربم خواهد آمد و او را اجابت خواهم کرد. من دو ثقل (ثقلین) را در بین شما ترک می کنم: اول آن دو کتاب الله است که در آن هدایت و نور می باشد پس کتاب الله را بگیرید و به آن متمسک شوید. زید گوید: رسول الله ﷺ درباره کتاب الله به حث و ترغیب پرداخت و بعد گفت: و اهل بیت من. اهل بیت مرا فراموش نکنید. اهل بیت مرا فراموش نکنید. اهل بیت مرا فراموش نکنید. حصین به زید گفت: اهل بیت او کیستند؟ یا زید! آیا نساء او از اهل بیت او نیستند؟ زید گفت: نساء او از اهل بیت او هستند ولی اهل بیت او از کسانی که صدقه بر آنان بعد از او حرام شد. گفت: آنها کیستند؟ زید گفت: آنها آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس هستند. حصین گفت: صدقه بر همه اینها حرام است؟ زید گفت: بله.»

احتمالا منظور زید بن ارقم رضی الله عنه این است که با وجود اینکه نساء نبی صلی الله علیه و آله جزء اهل بیت او محسوب می شوند ولی شامل اهل بیت او در این حدیث نیستند. اینکه نساء النبی صلی الله علیه و آله جزء اهل بیت او باشند امری است که از آیات صریح قرآن و احادیث نبوی استخراج می شود و در حدیث انکاری بر آن مطرح نشده و تأیید نیز شده است ولی شامل شدن قسمتی از اهل بیت در حدیث فوق امری است که در متن حدیث اشاره ای به آن نشده است و رسول الله صلی الله علیه و آله بطور کلی اهل بیت خود را ثقل دوم معرفی می کند حال چه امهات المؤمنین باشند چه افراد دیگر. زید بن ارقم رضی الله عنه برای این استثنای خود دلایلی نیز ارائه می دهد که قابل بررسی می باشند. از آن دلایل حرام بودن صدقه است که در حدیث فوق ذکر شده است. ولی بررسی مفهوم حدیث مشخص می کند که حرام بودن صدقه نمی تواند ارتباطی با مفهوم حدیث داشته باشد زیرا آنچه در حدیث مد نظر است شامل معرفی راه صحیح زندگی و تشخیص مفاهیم درست اسلام است و به همین دلیل رسول الله صلی الله علیه و آله هدایت و نور موجود در قرآن را بیان می کند. از آنجا که بعد از قرآن، احکام اسلام از احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله اخذ می شوند و رسول الله صلی الله علیه و آله خود به مفاهیم آیات قرآن أعلم از دیگران بوده اند پس می توان گفت که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از این جهت حائز اهمیت هستند که ارتباط نزدیکی با رسول الله صلی الله علیه و آله داشته اند و اعمال و اقوال او را از نزدیک رؤیت و استماع کرده اند. مشخص است که در بین اهل بیت، نساء النبی صلی الله علیه و آله جایگاه ویژه ای از این بابت داشته اند زیرا آنچه آنها رؤیت و استماع کرده اند دیگران از آن محروم بودند. حتی دیگر اهل بیت من جمله: فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم نیز چنین جایگاهی نداشته اند زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله دائما نزد همسران خود بوده اند و آنها از حضور او بهره می برده اند. علی رضی الله عنه نیز در اسفار رسول الله صلی الله علیه و آله و در بیرون بیت او بسیار در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است ولی از این نظر می توان او را یکی از صحابه رضی الله عنهم دانست زیرا آنان نیز معمولا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. لهذا می توان گفت که منظور اصلی رسول الله صلی الله علیه و آله از اهل بیت با توجه به مفهوم حدیث بیشتر متوجه امهات المؤمنین بوده است و احادیث نبوی نیز این امر را ثابت می کنند. زید بن ارقم رضی الله عنه در حدیثی دیگر دلیل این نظر خود را چنین بیان می کند که همسران یک مرد ممکن است دائمی نباشند و طلاق داده شوند. این دلیل درباره امهات المؤمنین صدق نمی کند زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را طلاق نداد. با این وجود حتی اگر آنها را طلاق می داد طبق مفهوم حدیث نمی شد آنها را از مصداق حدیث حذف کرد زیرا آنها در آن وقت که همسر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند اقوال و اعمال رسول الله صلی الله علیه و آله را رؤیت و استماع کرده اند. با این حال در مورد اهل بیت رضی الله عنهم اختلافاتی وجود دارد و طبق نظر زید بن ارقم رضی الله عنه می توان گفت که اهل بیت بعد از بنی امیه به حکومت مملکت اسلامی رسیدند زیرا طبق رأی او بنی عباس از اهل بیت هستند و منظور از حدیث ثقلین نیز می باشند والله أعلم.

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ (يَعْنِي ابْنَ أَبِي حَازِمٍ) عَنْ أَبِي حَازِمٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ اسْتُعْمِلَ عَلِيَّ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ مِنْ آلِ مَرْوَانَ (قَالَ) فَدَعَا سَهْلٌ بِنَ سَعْدٍ فَأَمَرَهُ أَنْ يَشْتِمَ عَلِيًّا (قَالَ) فَأَبَى سَهْلٌ فَقَالَ لَهُ أَمَا إِذَا أَبَيْتَ فَقُلْ لَعَنَ اللَّهُ أَبَا التُّرَابِ. فَقَالَ سَهْلٌ مَا كَانَ لِعَلِيٍّ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَبِي التُّرَابِ وَإِنْ كَانَ لِيَفْرَحُ إِذَا دُعِيَ بِهَا. فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنَا عَنْ قِصَّتِهِ لِمَ سَمَّى أَبَا تُرَابٍ قَالَ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ». فَقَالَتْ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ فَغَاصِبَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقُلْ عِنْدِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِإِنْسَانٍ «انظُرْ أَيْنَ هُوَ». فَجَاءَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ. فَجَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ فَأَصَابَهُ تُرَابٌ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا التُّرَابِ قُمْ أَبَا التُّرَابِ». (صحيح مسلم لأبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري، كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علي بن أبي طالب ﷺ).

«از ابی حازم از سهل بن سعد روایت شده که گفت: بر مدینه رجلی از آل مروان قرار داده شد. او سهل بن سعد را دعوت کرد و امر کرد تا علی را شتم دهد و توهین نماید. ولی سعد ابا کرد. او گفت: حال که ابا می کنی پس بگو: الله ابا تراب را لعنت کرد. سهل گفت: برای علی اسمی احب از ابی تراب نیست و او خوشحال می گردد وقتی که با آن اسم خوانده می شود. به سهل گفت: از قصه او ما را باخبر کن که چرا ابا تراب اسم نهاده شد. گفت: رسول الله ﷺ به بیت فاطمه آمد و علی را در بیت نیافت و گفت: پسرعمویت کجاست؟ فاطمه گفت: بین من و او نزاعی در گرفت و موجب غضب من شد و خارج گردید. رسول الله ﷺ به شخصی گفت: بین علی کجاست؟ او بازگشت و گفت: یا رسول الله! او در مسجد خوابیده است. رسول الله ﷺ به مسجد آمد. علی مضطجع بود در حالی که ردایش افتاده و بر او تراب نشسته بود. رسول الله ﷺ خاک را از روی او می تکاند و می گفت: برخیز یا اباتراب! برخیز یا اباتراب!».

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ الضُّبَعِيُّ عَنْ زَيْدِ الرَّشَكِيِّ عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَيْشًا وَاسْتُعْمِلَ عَلَيْهِمُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَمَضَى فِي السَّرِيَّةِ فَأَصَابَ جَارِيَةً فَأَنكَرُوا عَلَيْهِ وَتَعَاقَدَ أَرْبَعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا: إِذَا لَقِينَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخْبِرْنَا بِمَا صَنَعَ عَلِيٌّ وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِذَا رَجَعُوا مِنَ السَّفَرِ بَدَعُوا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ ثُمَّ انصَرَفُوا إِلَى رِحَالِهِمْ فَلَمَّا قَدِمَتِ السَّرِيَّةُ سَلَّمُوا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَامَ أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْ تَرَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَنَعَ

كَذَا وَكَذَا. فَأَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَامَ الثَّانِي فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ الثَّلَاثُ فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ قَامَ الرَّابِعُ فَقَالَ مِثْلَ مَا قَالُوا فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْعَضْبُ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ: «مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ إِنْ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو ثَرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از عمران بن حصین روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ جیشی را مبعوث کرده و علی بن ابی طالب را امیر آنها قرار داد. علی در سریه ای از جیش بود که بر جاریه ای (کنیزی) قرار گرفت (با او جماع کرد) و آنها بر علی خرده گرفتند. چهار نفر از اصحاب رسول الله ﷺ عهد بستند و گفتند که اگر با رسول الله ﷺ ملاقات کردیم او را به آنچه علی انجام داده مطلع می کنیم. مسلمین وقتی از سفر باز می گشتند ابتدا خدمت رسول الله ﷺ رسیده و به او سلام می کردند و بعد به بیوت و منازل خود باز می گشتند. وقتی آن سریه بازگشت بر نبی ﷺ سلام کردند. یکی از آن چهار نفر بلند شد و گفت: یا رسول الله! علی بن ابی طالب چنین و چنان کرد. رسول الله ﷺ از او اعراض کرد. نفر دوم بلند شد و مثل آنچه اولی گفته بود گفت و رسول الله ﷺ از او نیز اعراض کرد. نفر سوم نیز بلند شد و همان را گفت و رسول الله ﷺ اعراض کرد. نفر چهارم نیز همان قول را گفت و رسول الله ﷺ در حالی که غضب در چهره اش مشخص بود رو به او کرد و گفت: از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ علی از من و من از او هستم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است.»

احتمالا آن چهار صحابی فکر می کردند که که آن کنیز باید زمان استبراء را می گذراند ولی استدلال علی ﷺ این بود که این کنیز بکر و نابالغ است و می توان در همان زمان با او جماع کرد. شاید هم به رعایت امانت در غنیمت توسط علی ﷺ شک برده بودند و معتقد بودند که نباید علی ﷺ آن کنیز را مال خود می کرد. اینکه رسول الله ﷺ می گوید: (علی از من و من از علی ام) نشان می دهد که عمل علی ﷺ مورد تأیید رسول الله ﷺ بوده است و رسول الله ﷺ هر جا عمل صحیحی می دید عامل آن عمل را از خود می دانست بطوریکه درباره یکی از اصحابش بنام جلیبب ﷺ گفت که: او از من و من از اویم و درباره اشعریین نیز این جمله را بکار برد و این نشان از صحت عمل علی ﷺ دارد. رسول الله ﷺ با گفتن اینکه علی ﷺ ولی مؤمنین است آن اصحاب را از اعتراض به او نهی می کند و ولایت در اینجا ضد عداوت است و شامل قبل و بعد از وفات رسول الله ﷺ می شود همانطور که در احادیث دیگر بدون عبارت «من بعدی» آمده است والله أعلم.

حدثنا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حدثنا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، حدثنا شُعْبَةُ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الطَّفَيْلِ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِي سَرِيحَةَ أَوْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ شَكَ شُعْبَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنَيْتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از ابی سرحه یا زید بن ارقم روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست.»

حَدَّثَنَا أَبُو الْخَطَّابِ زِيَادُ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو عَتَّابٍ سَهْلُ بْنُ حَمَّادٍ حَدَّثَنَا الْمُخْتَارُ بْنُ نَافِعٍ حَدَّثَنَا أَبُو حَيَّانَ التَّمِيمِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ زَوْجَنِي ابْنَتَهُ وَحَمَلَنِي إِلَى دَارِ الْهَجْرَةِ وَأَعْتَقَ بِلَالًا مِنْ مَالِهِ رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ يَقُولُ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا تَرَكَهُ الْحَقُّ وَمَالَهُ صَدِيقٌ رَحِمَ اللَّهُ عُثْمَانَ تَسْتَحْيِيهِ الْمَلَائِكَةُ رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنَيْتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از علی ﷺ روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: الله ابابکر را رحمت کند که دخترش را به من داد و مرا تا دار الهجرة (مدینه) حمل نمود (با مرکبایی که برای سفر مهیا کرد) و بلال را با مالش آزاد ساخت. الله عمر را رحمت کند که حق می گوید هر چند که تلخ باشد و قول حق برای او دوستی باقی نگذاشت. الله عثمان را رحمت کند که ملائکه از او حیا می کنند. الله علی را رحمت کند. اللهم! حق را هر جا که علی هست بر او دایر قرار بده.»

حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ شَرِيكِ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِالرَّحْبَةِ قَالَ لَمَّا كَانَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ خَرَجَ إِلَيْنَا نَاسٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِيهِمْ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو وَأُنَاسٌ مِنْ رُؤَسَاءِ الْمُشْرِكِينَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَ إِلَيْكَ نَاسٌ مِنْ أبنَائِنَا وَإِخْوَانِنَا وَأَرْقَانِنَا وَلَيْسَ لَهُمْ فَفَقَهُ فِي الدِّينِ وَإِنَّمَا خَرَجُوا فِرَارًا مِنْ أَمْوَالِنَا وَضِيَاعِنَا فَارْدُدْهُمْ إِلَيْنَا. «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فَفَقَهُ فِي الدِّينِ سَنَفَقَهُمْ». فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ لَتَنْتَهَنَّ أَوْ لَيَبْعَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مَنْ يَضْرِبُ رِقَابَكُمْ بِالسِّيفِ عَلَى الدِّينِ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى الْإِيمَانِ». قَالُوا: مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَقَالَ عُمَرُ مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

قَالَ: «هُوَ خَاصِفُ النَّعْلِ». وَكَانَ أُعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيْنَا عَلِيٌّ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از علی بن ابی طالب ﷺ روایت شده که در کوفه گفت: روز حدیبیه عده ای از مشرکین به سمت ما خارج شدند که بین آنها سهیل بن عمرو و عده ای از رؤسای مشرکین بودند و گفتند: یا رسول الله! عده ای از ابناء و اخوان و غلامان ما بسوی تو آمدند و فقهی در دین ندارند و برای فرار از اموال و زمینهای ما خارج شده اند. آنها را به ما بازگردان که اگر فقهی در دین ندارند ما به آنها تفهیم کنیم. نبی ﷺ گفت: یا معشر قریش! یا تمام می کنید (این رفتار خود را) یا الله بر شما کسی را مبعوث می کند که گردنهایتان را با شمشیر برای دین خواهد زد که الله قلوب آنها را (عده ای که از مشرکین فرار کرده بودند) امتحان کرده است. گفتند: یا رسول الله! آن شخص کیست؟ ابوبکر گفت: یا رسول الله! او کیست؟ عمر گفت: یا رسول الله! او کیست؟ گفت: کسی که کفش را تعمیر می کند و کفشهایش را برای تعمیر به علی داد. بعد علی (در کوفه) رو به ما کرد و گفت: رسول الله ﷺ گفت: هر کس که عامدانه بر من کذب بنهد مقعدش در نار باشد.»

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ إِنَّا كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ بِبُغْضِهِمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از ابی سعید خدری ﷺ روایت شده که گفت: ما معشر انصار، منافقین را از بغضشان بر علی بن ابی طالب می شناختیم.»

حَدَّثَنَا وَاصِلُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَبِي النَّصْرِ عَنِ الْمَسَاوِرِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَيَّ أُمَّ سَلَمَةَ فَسَمِعْتُهَا تَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يُحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ، وَلَا يُبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: علی را منافق دوست نمی دارد و مؤمن به او بغض نمی ورزد».

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَزَارِيُّ ابْنُ بِنْتِ السُّدِّيِّ حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي رَبِيعَةَ عَنْ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ». قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهِمْ لَنَا. قَالَ «عَلِيٌّ مِنْهُمْ يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَسَلْمَانُ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه و آله، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو ثُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از بریده بن حصیب روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: الله مرا امر کرده که چهار نفر را دوست بدارم و الله نیز آنها را دوست دارد. گفته شد: یا رسول الله! اسمهای آنها را برای ما بگو. گفت: علی از آنهاست و آن را سه مرتبه تکرار کرد. و ابوذر و مقداد و سلمان. الله امر کرده که آنها را دوست بدارم و الله نیز آنها را دوست دارد».

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ حُبْشِيِّ بْنِ جُنَادَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه و آله، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو ثُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از حبشی بن جناده روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: علی از من و من از علی ام و ادا نخواهد کرد (عهدی را) از جانب من إلا خودم یا علی».

حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُوسَى الْقَطَّانُ الْبَعْدَايِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ قَادِمٍ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ صَالِحٍ بْنِ حَيٍّ عَنْ حَكِيمِ بْنِ جَبْرِ عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرِ التَّمِيمِيِّ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَخِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَجَاءَ عَلِيٌّ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخِيَتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَلَمْ تُؤَاخِ بَيْنِي وَبَيْنَ أَحَدٍ. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَنْتَ أَخِي فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام يُقال وله كُتَيْبَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که گفت: رسول الله ﷺ بین اصحابش اخوت برقرار کرد. علی با چشمانی اشک آلود آمد و گفت: یا رسول الله! بین اصحابت اخوت برقرار کردی ولی مرا با کسی برادر نکردی. رسول الله ﷺ گفت: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.»

حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنْ عَيْسَى بْنِ عُمَرَ عَنِ السَّيِّدِيِّ عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ طَيْرٌ فَقَالَ اللَّهُمَّ انْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرُ فَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَكَلَ مَعَهُ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام يُقال وله كُتَيْبَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از انس بن مالک رضي الله عنه روایت شده که گفت: پرنده ای نزد رسول الله ﷺ بود. گفت: اللهم! محبوبترین خلق تو بیاید تا با من این مرغ را بخورد. علی آمد و با او خورد.»

حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ أَسْلَمَ الْبَغْدَادِيُّ حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ شَمَيْلٍ أَخْبَرَنَا عَوْفٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ هِنْدٍ الْجَمَلِيِّ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَانِي وَإِذَا سَكَتَ ابْتَدَأَنِي. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام يُقال وله كُتَيْبَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از علی رضي الله عنه روایت شده که گفت: وقتی از رسول الله ﷺ سؤال می کردم جواب می داد و وقتی ساکت می ماندم او شروع می کرد.»

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ الرَّومِيِّ حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ عَنِ الصَّنَابِحِيِّ عَنْ عَلِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا». (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از علی روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: من دار الحکمت هستم و علی باب آن است.»

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي زِيَادٍ حَدَّثَنَا الْأَخْوَصُ بْنُ الْجَوَابِ أَبُو الْجَوَابِ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ جَيْشَيْنِ وَأَمَرَ عَلِيًّا أَحَدَهُمَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَلِيٌّ الْآخَرَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَقَالَ: «إِذَا كَانَ الْقِتَالُ فَعَلِيٌّ». قَالَ: فَافْتَسَحَ عَلِيٌّ حِصْنًا فَأَخَذَ مِنْهُ جَارِيَةً فَكَتَبَ مَعِيَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَشِي بِهِ فَقَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَرَأَ الْكِتَابَ فَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ ثُمَّ قَالَ: «مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». قَالَ قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَغَضَبِ رَسُولِهِ وَإِنَّمَا أَنَا رَسُولٌ. فَسَكَتَ. (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از براء بن عازب رضی اللہ عنہ روایت شده که گفت: نبی ﷺ دو جیش را یکی به امارت علی بن ابی طالب و دیگری به امارت خالد بن ولید مبعوث کرد و گفت: اگر قتال صورت گرفت علی امیر باشد. علی حصنی را فتح کرد و جاریه ای از آن گرفت (کنیزی را مال خود کرد). خالد به نبی ﷺ نوشت و از علی شکایت کرد. براء گوید: نزد نبی ﷺ آمدم و او کتاب (نامه) را خواند و رنگش تغییر کرد و گفت: بر مردی که الله و رسولش را دوست دارد و الله و رسولش او را دوست دارند چه می بینی؟ براء گوید: گفتم: اعوذ بالله از غضب الله و از غضب رسولش. من فقط رسولی هستم پس رسول الله ﷺ ساکت شد.»

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ الْكُوفِيُّ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، عَنِ الْأَجْلَحِ، عَنِ أَبِي الزَّبَّيرِ عَنِ جَابِرٍ قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا يَوْمَ الطَّائِفِ فَانْتَجَاهُ فَقَالَ النَّاسُ: لَقَدْ طَالَ نَجْوَاهُ مَعَ ابْنِ عَمِّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا ائْتَجَيْتُهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ائْتَجَاهُ». (سنن الترمذي لمحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از جابر رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزی در طائف علی را دعوت کرد و با او نجوی نمود. مردم گفتند نجوای او با پسر عمویش طولانی شد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من با او نجوی نکردم و لکن الله با او نجوی کرد.»

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «يَا عَلِيُّ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يُجَنَّبَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرِي وَغَيْرِكَ». (سنن الترمذي لحمّد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از ابی سعید رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا علی! بر احدی حلال نیست که در حال جنابت از این مسجد (مسجد النبی) عبور کند غیر از من و تو.»

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبَّاسٍ عَنْ مُسْلِمِ الْمَلَانِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ بُعِثَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَصَلَّى عَلَيَّ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ. (سنن الترمذي لحمّد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که گفت: نبی صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه مبعوث شد (برسالت) و او و علی روز سه شنبه صلوات خواندند.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ الرَّازِيُّ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُخْتَارِ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ أَبِي بَلَجٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم أَمَرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ. (سنن الترمذي لحمّد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی الله عنه يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت شده که گفت: نبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم امر به سد ابواب (مسجد) کرد إلا باب علی».

ممکن است در برهه ای از زمان چنین بوده باشد ولی رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در آخر عمرش که خبر از وفات خود داد به سد ابواب امر کرد إلا باب ابوبکر الصدیق رضی اللہ عنہ. این نشان می دهد که در زمان وفات رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بانی بر مسجد النبى باز نمی شد إلا باب خانه ابوبکر الصدیق رضی اللہ عنہ والله أعلم.

حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْظِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ أَحْبَرَنِي أَحْمَى مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم أَخَذَ بِيَدِ حَسَنِ وَحُسَيْنٍ فَقَالَ: «مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی اللہ عنہ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ روایت شده که گفت: نبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دست حسن و حسین را گرفت و گفت: هر کس مرا و این دو را و پدر و مادر این دو را دوست بدارد همراه من و در درجه من در یوم القیامه باشد».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُخْتَارِ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ أَبِي بَلَجٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَوَّلُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، باب مناقب علي بن أبي طالب رضی اللہ عنہ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت شده که گفت: اولین شخصی که صلوات خواند علی بود».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرٍو بْنِ مُرَّةَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ يَقُولُ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ عَلَيَّ. قَالَ عَمْرٍو بْنُ مُرَّةَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِإِبْرَاهِيمَ التَّحِيَّيِّ فَأَنْكَرَهُ وَقَالَ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ. (سنن الترمذي محمد بن عيسى الترمذي، كتاب

الْمَنَاقِبِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَابِ مَنَاقِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از زید بن ارقم روایت شده که گفت: اولین شخصی که اسلام آورد علی بود. عمرو بن مره (از راویان این حدیث) گوید: این را به ابراهیم نخعی ذکر کردم ولی او انکار کرد و گفت: اولین شخصی که اسلام آورد ابوبکر صدیق بود.»

حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عُثْمَانَ ابْنِ أَخِي يَحْيَى بْنِ عِيسَى الرَّمْلِيِّ حَدَّثَنَا عِيسَى الرَّمْلِيُّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: لَقَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ أَنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُغْضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ. (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از علی ﷺ روایت شده که گفت: نبی امی ﷺ بر من عهد کرده که تو را دوست نمی دارد إلا مؤمن و به تو بغض نمی ورزد إلا منافق.»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَيَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي جَرَّاحٍ حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ صَبَّحٍ قَالَ حَدَّثَنِي أُمُّ شَرَّاحِيلَ قَالَتْ حَدَّثَنِي أُمُّ عَطِيَّةَ قَالَتْ: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ جَيْشًا فِيهِمْ عَلِيٌّ. قَالَتْ فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ لَا تُمْنِنِي حَتَّى تُرِينِي عَلِيًّا». (سنن الترمذي لحمد بن عيسى الترمذي، كتاب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب مناقب علي بن أبي طالب ﷺ يُقَالُ وَلَهُ كُنْيَتَانِ: أَبُو تُرَابٍ وَأَبُو الْحَسَنِ).

«از ام عطیه روایت شده که گفت: نبی ﷺ جیشی را مبعوث کرد که بین آنها علی بود. شنیدم که رسول الله ﷺ در حالی که دستانش را بلند کرده بود می گفت: «اللهم! مرا نمیران تا علی را ببینم.»

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَخْبَرَنِي حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ أَقْبَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّتِهِ النَّبِيُّ حَجَّ فَتَنَزَلَ فِي الطَّرِيقِ فَأَمَرَ الصَّلَاةَ

جَامِعَةً فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». قَالُوا: بَلَىٰ. قَالَ: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ». قَالُوا: بَلَىٰ. قَالَ: «فَهَذَا وَلِيُّ مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». (سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضل علي بن أبي طالب ﷺ).

«از براء بن عازب رضي الله عنه روایت شده که گفت: در حجة الوداع در معیت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که در طریقی فرود آمد و به صلوات جامعه امر کرد و دست علی را گرفت و گفت: آیا من اولی به مؤمنین از انفسشان نیستم؟ گفتند: بلی. گفت: آیا من اولی به هر مؤمنی از نفس خودش نیستم؟ گفتند: بلی. گفت: پس این ولی هر آنکه من مولای اویم است. اللهم! دوست بدار آنکس که او را دوست بدارد. اللهم! دشمن بدار آنکس که او را دشمنی کند».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْوَاسِطِيُّ. حَدَّثَنَا الْمُعَلَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ. حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذُئْبٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ؛ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا». (سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضل علي بن أبي طالب ﷺ).

«از ابن عمر رضي الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: حسن و حسین دو سید شباب اهل جنت هستند و پدرشان بهتر از آن دو است».

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيُّ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى أَنبَأَنَا الْعَلَاءُ بْنُ صَالِحٍ عَنِ الْمُنْهَالِ عَنْ عَبْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ ﷺ وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَابٌ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ. (سنن ابن ماجه، لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربيعي، كتاب فضائل أصحاب رسول الله ﷺ، باب فضل علي بن أبي طالب ﷺ).

«از علی رضي الله عنه روایت شده که گفت: من عبدالله و برادر رسولش صلی الله علیه و آله هستم و من صدیق اکبر می باشم. بعد از من کسی آن را نگوید إلا کذاب. قبل از مردم در هفت سالگی نماز خواندم».